

میزگرد

فرهنگ و تمدن مشرق زمین

دکتر ویلیام پیرویان / دکتر جلال الدین رفیع فر
پروفسور شاپور رواسانی / دکتر یوسف مجیدزاده
دکتر صادق ملک شهمیرزادی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میزگرد

فرهنگ و تمدن مشرق زمین

اشاره:

فرهنگ و تمدن، به‌عنوان مهم‌ترین دستاوردهای انسانی، محصول تلاش ده‌ها هزار ساله بشر در کره خاکی است. فهم چیرستی فرهنگ و تمدن، شباهت‌ها و تفاوت‌ها، ریشه‌ها، خاستگاه‌ها و بسترهای شکل‌گیری و ابعاد و اجزای مختلف آن، به‌ویژه در حوزه فرهنگ و تمدن مشرق، موضوع برگزاری میزگرد حاضر است.

اساتید و پژوهشگرانی که در این میزگرد شرکت کرده‌اند، عبارت‌اند از: آقایان دکتر ویلیام پیرویان* متخصص اندیشه و ادیان در شرق باستان (آشورشناس) و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، پروفیسور شاپور رواسانی* استاد کرسی اقتصاد اجتماعی در دانشگاه الدنبرگ آلمان، که مدیریت اجرای این میزگرد را نیز بر عهده داشتند. دکتر جلال‌الدین رفیع‌فر* دانشیار گروه انسان‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، دکتر یوسف مجیدزاده* دانشیار سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و رئیس گروه باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور و دکتر صادق ملک شه‌میرزادی* عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و عضو گروه باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور.

کلید واژه‌ها: آریایی، آشور، انشان، ایران، بین‌النهرین، پارینه‌سنگی، تمدن،

خاورمیانه، سیلک، عیلام، فرهنگ، قفقاز، کورش، هخامنشیان، نوسنگی

*** دکتر رواسانی:** با سلام و تشکر از حضور و مشارکت علمی اندیشمندان گرامی، موضوع بحث ما فرهنگ و تمدن شرق است. نخستین پرسش در این حوزه این است که تعریف و تحلیل ما از فرهنگ و تمدن چیست؟ همان‌طور که می‌دانید، تعریف این دو واژه در حوزه باستان‌شناسی و تاریخ، متفاوت است. لذا از آقای دکتر ملک شه‌میرزادی درخواست می‌کنم که در ابتدا نظر خود را درباره تعریف و مفهوم‌سازی این واژه ارایه کنند.

*** دکتر ملک:** فرهنگ از ابتدا با انسان بوده و انسان در مراحل بعدی به تمدن رسیده است. ما در زندگی روزمره از کلمه فرهنگ زیاد استفاده می‌کنیم؛ اما در حوزه باستان‌شناسی، فرهنگ چیزی است که از ابتدا با انسان هست و عاملی است که موجب تفاوت انسان با غیرانسان می‌شود. این مفهوم به تدریج وسعت پیدا کرده و وارد مرحله‌ای شده است که انسان ارتباط خود را با دیگران به وسیله آن برقرار می‌کند و وارد مرحله تمدن می‌شود. در حوزه باستان‌شناسی، زمانی که نگارش آغاز می‌شود، دوره‌ای است که تمدن با آن شروع و شکوفا شده است؛ ولی فرهنگ از ابتدا با انسان همراهی کرده است. پس، فرهنگ بر تمدن تقدم دارد.

داستانی از مولانا نقل شده است که در آن چند نفر می‌خواستند به بازار بروند و انگور بخرند. یکی می‌گفت برویم انگور بخیریم دیگری می‌گفت اوزوم بخیریم؛ و سومی می‌گفت عنب. هر کدام قصد خود را به زبانی دیگر می‌گفتند؛ درحالی‌که خواست همه آنها یک معنا داشت. فرهنگ نیز در باستان‌شناسی، حقوق، علوم اجتماعی و... معانی متفاوتی دارد. در باستان‌شناسی، برای این دو واژه حدی قائلیم؛ یعنی می‌گوییم انسان که قدمت او را چهار میلیون و دو‌یست هزار سال تعیین کرده‌اند، مسیری طولانی را تا پنج هزار سال پیش با فرهنگ طی کرد و از پنج هزار سال پیش، به مرحله تمدن وارد شد. در استرالیا در سال ۱۹۷۲ م، یک گروه ۱۸ نفره پیدا شدند که در جنگل می‌زیستند. این گروه تحت مطالعه فرهنگی قرار گرفتند، نه مطالعه تمدنی؛ زیرا هنوز به مرحله تمدن نرسیده بودند.

*** دکتر رواسانی:** آقای دکتر مجیدزاده، جنابعالی دو مفهوم فرهنگ و تمدن را چگونه

تعریف می‌کنید و چه تمایزی میان آنها قائل هستید؟

*** دکتر مجیدزاده:** فرهنگ همه اعمال اکتسابی بشر را دربرمی‌گیرد. حرف زدن، طرز لباس

پوشیدن، نوع غذا و بسیاری چیزهای دیگر از این قبیل، جزء فرهنگ به شمار می‌روند و این موارد در هر فرهنگی با فرهنگ‌های دیگر متفاوت هستند. مثلاً گفتن کلمه "نه" در یک فرهنگ به صورت تکان دادن سر به چپ و راست و در فرهنگی دیگر به سمت بالا و پایین است. این حرکات اکتسابی است؛ چه متمدن باشیم، چه متمدن نباشیم. اما بنابه، برخی تعاریف، هنگامی که انسان وارد مرحله خاصی از فرهنگ می‌شود، به آن تمدن می‌گوییم. به عبارتی، تمدن یعنی مدنیت و شهری‌گری. زمانی که بشر شهرنشین می‌شود و از روستا به شهر می‌رود، باید راه‌هایی را پیماید. این راه‌ها عبارت‌اند از: اختراع خط و پیدایش مشاغل و حرفه‌های تخصصی تمام وقت؛ مانند به وجود آمدن روحانیون، هنرمندان و صنعتگران تمام وقت، مذهب و پدیدار شدن شکل یکنواخت معابد و مانند آن. مثلاً یک زن روستایی را که قالی، لباس و دستکش می‌بافد، غذا می‌پزد و گله‌داری می‌کند، متخصص تمام وقت نمی‌خوانیم؛ زیرا او در هیچ کدام از این حرفه‌ها به طور تمام وقت مشغول به کار نیست. اما اگر در یک زمینه شاغل باشد، متخصص خواهد شد. البته عوامل دیگری نیز باید دور هم گرد آیند تا به مرحله تمدن برسیم. وقتی می‌گوییم دوره اسلامی، یعنی تمدن اسلامی؛ اما وقتی می‌گوییم دوره "سیلک" منظورمان فرهنگ سیلک است؛ زیرا هنوز به مرحله تمدن نرسیده بود.

نکته دیگری که به نظر من می‌رسد، این است که در گذشته، در تعاریف باستان‌شناسی، لغت فرهنگ اصلاً به کار برده نمی‌شد و ما از کلمه تمدن استفاده می‌کردیم. به طور مثال، می‌گفتیم تمدن سیلک، تمدن عصر حجر و مانند آن. اما لغت فرهنگ را فرنگی‌ها از تمدن تفکیک کرده‌اند. آنها دو کلمه civilization و culture را دارند. کلمه culture به معنای فرهنگ است؛ اما جدا از civilization نبوده و از آن کم ارزش تر نیست. با وجود این، میان فرهنگ و تمدن تفاوت‌هایی موجود است. میان جامعه بزرگی که خط، حکومت، سپاه و نظام، فرماندار، شهردار و بخشدار دارد، با روستایی که تنها یک کدخدا دارد و مسائل به گونه کدخدانشانه حل می‌شود، مسلماً تفاوت هست. اما معنی آن این نیست که آن روستا فاقد تمدن است. برخی معتقدند که فرهنگ همان تمدن است. اما باید میان آنها تفکیک قایل بود. وقتی می‌گوییم شخصی متمدن است، معنای لغوی آن این است که او با فرهنگ است؛ ولی معنای علمی آن، بیانگر کسی است که در شهر زندگی می‌کند. متمدن کسی است که در مدینه (شهر) زندگی می‌کند. کسی که در روستا

زندگی می‌کند، هرچند او هم متمدن است، زندگی متفاوتی دارد. نقاشی‌های روی سفال پیش از تاریخ را مطمئناً افراد متمدنی کشیده‌اند؛ اما آنها از نظر تعریف علمی دارای فرهنگ هستند، نه تمدن. ما در فارسی می‌گوییم آدم متمدن یا غیرمتمدن؛ اما در علم تعریف آن متفاوت است. مثلاً می‌گوییم عیلامی‌ها در شهر زندگی می‌کنند؛ اما سیلکی‌ها در روستا و ما نوع زندگی سیلکی‌ها را "مرحله فرهنگ" می‌خوانیم و عیلامی‌ها را "مرحله تمدن". اما سیلکی‌ها در ساخت سفال یا در عرصه هنرهای دیگر، دست کمی از عیلامی‌هایی که در شوش می‌زیستند، نداشته‌اند و حتی شاید زیباتر هم می‌ساختند.

*** دکتر رواسانی:** یکی از منظرها و دیدگاه‌هایی که می‌توان از آن طریق دو مفهوم فرهنگ و تمدن را بررسی و تعریف کرد، انسان‌شناسی و مردم‌شناسی است. از نگاه این دو رشته، فرهنگ و تمدن دارای تعاریف و ویژگی‌های خاص خود هستند و این ویژگی‌ها، با تعاریفی که از منظر باستان‌شناسی یا تاریخ انجام می‌گیرد، متمایز و متفاوت خواهد بود. آقای دکتر رفیع‌فر لطفاً جنابعالی توضیح دهید که از نگاه انسان‌شناسی، فرهنگ و تمدن چگونه تعریف می‌شوند و چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟

*** دکتر رفیع‌فر:** دو واژه فرهنگ و تمدن، اگر از نظر لغوی بررسی شوند، مفاهیم خاص خود را دارند. این مفاهیم البته با توجه به تعاریفی که از آنها می‌شود، چندان هماهنگی ندارند. یعنی اگر بخواهیم با معنای لغوی تمدن به تعریف تمدن یا متمدن بپردازیم، نمی‌توانیم آن را به راحتی تعریف کنیم، زیرا زیربنای همه تمدن‌ها، ساختارهای فرهنگی هستند و فرهنگ‌ها زمینه‌های لازم را برای رشد تمدن‌ها فراهم کرده‌اند در واقع تمدن از دل فرهنگ بیرون می‌آید. بنابراین، تمدن نمی‌تواند کاملاً به دور از فرهنگ مطرح و ارزیابی شود. من با نظرات دکتر ملک و دکتر مجیدزاده کاملاً موافقم؛ اما اگر بخواهیم با پیدایش خط و شهرنشینی بحث پیدایش تمدن را برای اولین بار مطرح کنیم، می‌توانیم آنها را شکوفایی فرهنگ‌های موفق بدانیم. از طرف دیگر، در بعضی از فرهنگ‌ها که از نظر سابقه بسیار قدیمی‌تر از زمان آغاز شهرنشینی هستند، ما با جلوه‌های بسیار شکوفایی از فرهنگ روبه‌رو هستیم که نمی‌توانیم به آن افراد، نسبت بی‌تمدنی دهیم. البته فکر نمی‌کنم که بخواهیم تمدن را به عنوان یک شاخص یا به عنوان یک پدیده ارزشی

در سطح جوامع در نظر بگیریم؛ زیرا سرانجامی نخواهد داشت. اما باید روشن شود که آیا تمدن و فرهنگ را باید دور از هم و یا در کنار هم بررسی کرد؟ اگر جدا از هم بررسی می‌شوند، شاخص یا خط‌کش جدایی آنها کجا قرار می‌گیرد؟ آیا ما می‌توانیم به یک جامعه روستایی، جامعه بی‌تمدن بگوییم؟ آیا به یک جامعه عصر حجر می‌توانیم بگوییم لقب جامعه بی‌تمدن بدهیم؟ درحالی‌که در جامعه عصر حجر شاخص‌هایی داریم که بسیار معنی‌دار هستند. مثلاً در این جامعه، در حوزه هنر ما با پدیده‌هایی روبه‌رو هستیم که نه تنها از هنر امروز کمتر نیستند بلکه هنرمندان، خردمندان و تخصصی هستند. فقط متخصصان می‌توانسته‌اند چنین آثاری را خلق کنند و از خویش باقی بگذارند. بنابراین، بررسی این دو حوزه به‌صورت جدا از هم کار ساده‌ای نخواهد بود؛ ضمن اینکه افراد بسیاری هستند که می‌گویند فرهنگ همان تمدن است، یا تمدن همان فرهنگ است. مخصوصاً بین صاحب‌نظران علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی این نظر بسیار رواج دارد.

*** دکتر رواسانی:** یکی از نکاتی که در تعریف فرهنگ و تمدن و بازشناسی تفاوت‌های آنها باید مورد توجه قرار گیرد، تعیین معیارها و شاخص‌هایی برای مفهوم‌سازی و تمایز میان این دو موضوع است. اکنون این سؤال مطرح است که ملاک‌ها و معیارهای تعریف فرهنگ و تمدن کدامند؟ در روند تکاملی حیات انسان، گذر از فرهنگ به تمدن، ناظر بر چه مراحل است و هر مرحله دارای چه ویژگی‌هایی است؟ جناب آقای دکتر پیرویان لطفاً در پاسخ به این پرسش نظر خودتان را بیان کنید؟

*** دکتر پیرویان:** به نظر من، دو مفهوم فرهنگ و تمدن نیازمند آن هستند که از نظر تاریخی هم مورد بررسی قرار گیرند: فرهنگ در بردارنده مجموعه‌ی گرایز همراه انسان است. انسان در مسیر زندگی خود، به مرحله‌ای می‌رسد که از حرکت مداوم باز می‌ایستد. حتی در این مرحله نیز، که می‌توان آن را آغاز اسکان به حساب آورد، فرهنگ در حد رفع احتیاجات غریزی اولیه است. در مرحله تمدن، ابزار و وسایل، گسترش و توسعه وسیعی پیدا می‌کنند و نیاز به انتقال به خارج از حیطه زندگی فردی دارند و ایجاد ارتباط از طریق آنها الزامی است. ناگفته نماند که این بحث‌ها مبتنی بر فرضیات هستند؛ از این‌رو، در این میان توافق کلی با اصولی خاص، شرط اصلی برای دستیابی به نتیجه واحد است.

انسان در مرحله ابتدایی، با غرایز زندگی می‌کند و برای رفع نیازهای خود، به ساختن و پرداختن بعضی از ابزارها روی می‌آورد. با توقف در یک محل و اسکان یافتن، انسان تکامل پیدا می‌کند. در چنین وضعی، طبیعتاً ابزار و تولیدات نیز تغییر می‌کنند و مازاد بر احتیاجات غریزی می‌شوند و تولیدکننده آنها به تخصص دست پیدا می‌کند. این امر، نشانه عبور از مرحله فرهنگ به تمدن است که "کتابت" یکی از عناصر عمده این دوره به‌شمار می‌رود.

در شهرهای جنوب آشور مقوله‌ای وجود دارد که تحت عنوان "می" ^۱ شناخته می‌شود. می‌ها پدیده‌های مادی و معنوی هستند که از تجمع آنها شهرها به وجود می‌آیند. با ترجمه کتبی‌های به دست آمده، تاکنون بیش از صد "می" شناسایی شده‌اند که عبارت‌اند از: عصای نجیب‌زادگی، کهنات، عصای چوپانی، وسیله اندازه‌گیری و تراز، اجرای مراسم مقدس، راستی، شمشیر و خنجر، جامه، تیردان، عشق، مردانگی، بدگویی، شورش، آلات موسیقی، خیانت، ازدواج، مراسم سوگواری، نیرنگ، شفقت، صنعت درودگری، صنعت مسگری، صنعت آهنگری، صنعت ساختمان، ادراک، دبیری، شیوه نگارش با قلم، وحشت، گله‌داری، مشورت، کانون خانواده، زاد و ولد، کشت و زرع، ساختن آتش و همانند اینها. تجمع این عناصر، تأسیس شهر و تکامل آن، به‌صورت مجموعه‌ای مبتنی بر اصول مدنیت است. یعنی تمدن و استقرار سیاسی آنجا انجام گرفته است. به‌طور خلاصه، به نظر من، فرهنگ ابزار و اصولی است که احتیاجات و نیازهای اولیه و غریزی بشر را تأمین می‌کند. اما بشر در روند تکامل خود، وقتی به اصول، ابزار و وسایل مازاد بر احتیاج غریزی خویش دسترسی پیدا می‌کند، به مرحله‌ای می‌رسد که به آن تمدن می‌گوییم. در تعریف فرهنگ و تمدن، مسأله "زمان" هم مطرح است؛ یعنی اینکه دریا بیم در چه زمانی، چه تعریفی داریم و برای هر گروهی، در چه زمانی، چه تعریفی به کار گرفته شده است. در اسناد آشوری، با دو اصطلاح برخورد می‌کنیم: "ماتای" ^۲ و "اومان - ماندان" ^۳. قبایل، طوایف و گروه‌های غیرکشاورزی که تنها به کار دامداری اشتغال داشتند و از اسکان در یک محل ثابت خودداری می‌کردند، به وسیله آشوری‌ها، اومان - ماندان خوانده می‌شدند. مفهوم این اصطلاح،

1- Me

2- Matai

3- Umman - Manda

اقوام وحشی است؛ اما دربارهٔ قبایل، طوایف و گروه‌هایی که یکجانشین بودند و به کار کشاورزی و دامداری می‌پرداختند، اصطلاح "ماتای" به کار گرفته می‌شد. این اصطلاح را می‌توان به واژهٔ تمدن، ترجمه و تعبیر کرد. چندین قرن پس از این طرز تفکر، در منظومهٔ درخت آسوریک، ما با طرز تفکر دیگری روبه‌رو می‌شویم. موضوع این منظومه، بحثی است میان یک رأس بز و یک اصله درخت نخل که در پایان بحث، بز بر نخل فائق می‌آید و ثابت می‌کند ارزش وجودی بز بالاتر و برتر از نخل است؛ یعنی اینکه دامداری مطلق، که قبلاً توحش تلقی می‌شد، اینک برتر و والاتر از کشاورزی است.

رومیان و یونانیان، افراد غیررومی و غیریونانی را بربر، یعنی وحشی تلقی می‌کردند. اکثر معلمان سرخانهٔ فرزندان اشراف روم و یونان، بردگانی بودند که از شرق و به‌زور به این سرزمین‌ها آورده شده بودند و در آن‌جا به کار تعلیم و تعلّم مشغول بودند؛ لیکن چون آنان یونانی و یا رومی نبودند، با همهٔ دانش و تجربه‌ای که داشتند، بربر و وحشی به‌شمار می‌آمدند.

*** دکتر رواسانی:** برای فرهنگ تعاریف فراوانی وجود دارد. هر یک از این تعریف‌ها به نوبه خود می‌توانند درست باشند و بخشی از واقعیت را بیان کنند. به نظر من، فرهنگ پرورش نیروهای جسمانی و روانی، به‌خصوص هنر، اخلاق و ارزش‌های معنوی و نیز نیروهای مادی در یک جامعهٔ انسانی، در مبارزهٔ فردی و اجتماعی، همراه با تکامل فردی و اجتماعی برای شناخت و سلطه بر طبیعت است. به این ترتیب، به نظر من، فرهنگ را می‌توان به دو بخش مادی، که عبارت است از چگونگی ابزار و وسایلی که انسان برای تولید به کار می‌برد و رابطهٔ فرد و جامعه با این ابزار و معنوی که عبارت است از هنر، اخلاق، فلسفه، آداب و رسوم، شیوه تربیت، سنت یا رفتار و اعتقادات دینی جامعه دسته‌بندی کرد.

در مباحث اجتماعی و تاریخی، فرهنگ به‌طور عمده، به‌عنوان یک مفهوم معنوی و ارزشی به کار برده می‌شود و جنبه مادی آن کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که ویژگی‌های بخش معنوی فرهنگ را نمی‌توان از شرایط مادی آن جدا کرد و برعکس. شرایط مادی و معنوی در یک جامعه، با اثرات متقابل، یک وحدت انفکاک‌ناپذیر را می‌سازند. عدم توجه به این وحدت و کلیت، موجب می‌شود که نتوان فرهنگ یک جامعه را به‌طور دقیق ارزیابی و معرفی کرد.

دیگر اینکه هر نوع شکل و ساختار اجتماعی، ادامه و تکامل نوعی فرهنگ مادی و معنوی است که به ارث رسیده است. این رابطه و پیوستگی را نمی توان نادیده گرفت؛ هم چنین نمی توان از مزیت مطلق و بارز بودن فرهنگ مادی و یا معنوی سخن گفت؛ بلکه باید در همه بررسی ها به اثرات متقابل این دو جزء از یک کل بر یکدیگر توجه داشت.

ما در کالبدشکافی فرهنگ یک جامعه و یا قوم، چه در گذشته های باستانی و چه امروز، به رده بندی مادی و معنوی برخورد می کنیم، زیرا همه افراد یک قوم روابط یکسانی با وسایل تولید ندارند؛ از همین رو، در طرز و شیوه زندگی نیز متفاوت هستند. مقام و موقعیت اجتماعی افراد رده ها و طبقات یک قوم و یا جامعه نیز یکسان نیست؛ لذا روابط آنان با یکدیگر بر اساس تلقی آنان از فرهنگ معنوی نیز نمی تواند یکسان باشد.

اگر به وجود رده بندی ها و طبقات در یک جامعه باستانی و به وجود تفاوت ها و تضادها در بخش مادی فرهنگ، و به سبب آن، در بخش معنوی فرهنگ توجه کنیم، نمی توانیم تعریف روشن و جامعی از فرهنگ آن جامعه و محتوی اجتماعی آن ارائه دهیم؛ بررسی ها محدود به یک جنبه می ماند و از حد کلیات تجاوز نخواهد کرد.

بررسی های تاریخی، به معنای اعم و گسترده آن، نشان می دهند که هر یک از رده ها و طبقات اجتماعی، از همان اوان تشکیل جماعات اولیه، در رابطه با طبقات و رده های اجتماعی دیگر، فرهنگ مادی و معنوی خودشان را که در مراحل بعدی به تمدن ها انتقال یافته اند، تکامل داده اند. اگر به این تداوم و پیوستگی توجه نشود، نمی توان تغییرات فرهنگ مادی و معنوی را در مراحل تمدن توضیح داد و پدیده های اجتماعی مادی و معنوی را ریشه یابی کرد.

وجود تضادها و تفاوت های اجتماعی در فرهنگ مادی و معنوی جوامع اولیه باستانی را حتی در چگونگی تدفین و تزئین اجساد می توان نشان داد.

نکته دیگر این است که به علت وجود روابط خویشاوندی و مبادله ای، نقل مکان ها، مهاجرت ها، توسعه، افزایش جمعیت و عواملی دیگر، تبادل و امتزاج فرهنگی مادی و معنوی از همان مراحل اولیه تشکیل جوامع، به صورت تدریجی اما دائمی صورت می گرفت. تمدن، مرحله ای تکاملی از زندگی جوامع است که با شهرنشینی، رشد نیروهای تولیدی، تقسیم کار، تشدید رده بندی ها و فاصله های طبقاتی، تغییرات روابط تولیدی، تکامل و توسعه سازمان های

اجتماعی و سیاسی و به‌طورکلی، دگرگونی‌ها و پیچیدگی‌های متعالی فرهنگ مادی و معنوی جامعه تعریف می‌شود.

در بسیاری از بررسی‌ها، تمدن را به‌عنوان مرحله‌ای عالی از فرهنگ معنوی و مادی به کار می‌برند و در پاره‌ای موارد، تمدن و فرهنگ را دو مقوله‌ی جدا از یکدیگر می‌شمارند. اما باید توجه داشت که فرهنگ و تمدن نه فقط دو مقوله‌ی بی‌ارتباط و یا جدا از یکدیگر نیستند، بلکه تفکیک آنان، چه از نظر تاریخی و چه از نظر محتوی اجتماعی، امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان خط و مرز مشخصی میان این دو کشید. نمی‌توان گفت که در یک جامعه چه زمانی دوره‌ی فرهنگ پایان یافته و تمدن آغاز شده است. به نظر من، نمی‌توان از دوران ماقبل تاریخ، به‌عنوان دو مرحله که مرزی آنان را از یکدیگر جدا می‌کند، سخن گفت. به‌طور مثال، اگر به مسأله‌ی پیدایش خط توجه کنیم، درمی‌یابیم که خط برخاسته از تکامل نقاشی‌های ساده روی دیوار غارهاست. البته خطوط، تکامل ویژه‌ی خود را دارند؛ اما سرآغاز همه‌ی آنها، نقاشی‌های ساده و خطوط ساده بوده است و خط را فرد یا قوم خاصی ابداع و اختراع نکرده؛ بلکه پیدایش، دگرگونی و تکامل آن در جوامع اولیه و نیز در مراحل بعدی، یک جریان اجتماعی و تکاملی اقتصادی - اجتماعی است.

برای توضیح و تشریح فرهنگ و تمدن، باید به شرایط جغرافیایی اثرگذار بر چگونگی اقتصاد جامعه، شیوه‌ی تولید و روابط اقتصادی - اجتماعی جامعه و به فرهنگ مادی و معنوی آن توجه کرد. این اثرگذاری را می‌توان در تصورات جوامع اولیه و آثار هنری آنها درباره‌ی خدا و نیروهای طبیعت، مشاهده نمود.

البته تأثیر شرایط جغرافیایی، مطلق نیست و با پیشرفت فرهنگ و تمدن، این اثر کمتر می‌شود؛ اما توجه بدان در بررسی ساختار دولت، سازمان‌های اجتماعی، بافت طبقاتی و پیدایش نظریات فلسفی درباره‌ی روابط انسان و طبیعت، در توضیح و تشریح فرهنگ و تمدن جوامع در هر ناحیه‌ای، ضروری است.

از همان ابتدای تشکیل جوامع انسانی، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها با یکدیگر ترکیب شدند. فرهنگ و تمدن امری پویا و در حال تبادل و تکامل دائمی است. بسیاری از اختراعات و اکتشافات به‌صورت مستقل از یکدیگر و در دو یا چند نقطه به‌طور هم‌زمان صورت گرفته‌اند. به عقیده‌ی من

روند و پیوند فرهنگ و تمدن، مانند جریان یک رودخانه است. ادیان و هنر در مراحل تمدنی، ادامه همان تصورات ابتدایی هستند. فرهنگ و تمدن. هرگز در مقابل هم قرار نمی‌گیرند و برای تنظیم بحث می‌توان پذیرفت که تمدن مرحله‌ای رشد یافته‌تر است. **آقای دکتر مجیدزاده!** نظر شما در مورد پیوستگی فرهنگ و تمدن چیست؟

*** دکتر مجیدزاده:** آقای دکتر رواسانی به عقیده من شما بحث لغوی می‌کنید. معنی لغوی فرهنگ در زبان فارسی یعنی ادبیات، تاریخ، زندگی معنوی. اما تعریف culture در باستان‌شناسی، شامل ادبیات و تاریخ و جغرافی و حافظ و سعدی نمی‌شود؛ بلکه مجموعه آموخته‌های انسان و همه مسائل اکتسابی مانند ادبیات، خط، نوشتن و هر کار دیگری که بشر در زندگی انجام می‌دهد را دربرمی‌گیرد. بنابراین، امور مادی و معنوی را از هم جدا نکرده‌ایم. همان‌طور که دکتر ملک گفتند، فرهنگ همیشه با ماست و از ما جدا نمی‌شود؛ چه متمدن باشیم و چه متمدن نباشیم. فرهنگ همان تمدن است؛ ولی زمانی به مرحله‌ای می‌رسیم که فرهنگ شکل خاصی به خود می‌گیرد و به دنبال رشد جمعیت، حکومت تشکیل می‌گردد و مذهب مدون پیدا می‌شود. درست مثل امروز ما که به هر کجای دنیای اسلام برویم، همه مساجد مکانی دارند به اسم محراب که رو به قبله است و این محراب‌ها شکل ویژه‌ای دارند. بنابراین، هنگامی که مذهب تدوین می‌شود و شکل معماری آن یکنواخت می‌گردد و حکومت مدون می‌شود، در واقع این همان فرهنگ است که ساختار ویژه‌اش را می‌آفریند. ما فرهنگ و تمدن را از یکدیگر جدا نکرده‌ایم؛ یعنی هیچ انسان بدون فرهنگی و تمدن وجود ندارد.

نکته دیگر اینکه اگر بخواهیم از بُعد تاریخی مسأله تمدن و فرهنگ را بررسی کنیم، راهی نداریم جز اینکه تعریف باستان‌شناسان در مورد فرهنگ و تمدن را بپذیریم. زیرا در غیراین صورت، جزئیات و دیدگاه‌های متعدد، بحث را پراکنده خواهند کرد.

دکتر رواسانی: برای شناخت تمدن شرق، باید فرهنگ شرق را از همان مراحل اولیه بررسی کرد و آن را باز شناخت. بدین سبب است که بحث و بررسی در باب فرهنگ و تمدن شرق را باید به صورت تاریخی و از قدیمی‌ترین آثار فرهنگی مادی و معنوی ساکنان اولیه این منطقه از جهان آغاز کرد و نه از مهاجرت‌های سازمان یافته. از آن رو که بحث ما در باب فرهنگ

شرق است، به نظر من، باید بحث را از جوامع اولیه آغاز کنیم. احتمالاً بخشی از این جوامع، در ابتدا مستقل از هم بوده‌اند و محتوی و رابطه فرهنگی مادی - معنوی در این جوامع به شکلی بوده است که اکنون می‌توان از آنها مفهوم خاصی برداشت کرد. آقای دکتر رفیع‌فرا جناب‌عالی مقوله تمدن و فرهنگ در ایران را از نگاه تاریخی، چگونه تحلیل می‌کنید؟ و جایگاه ایران در تولید و صدور فرهنگ در شرق و در جهان چگونه بوده است؟

*** دکتر رفیع‌فرا:** اگر بخواهیم از قدیمی‌ترین جوامع، بدون در نظر گرفتن مهاجرت‌ها، پیش برویم و به دنبال هسته پیدایش فرهنگ و تمدن در منطقه‌ای باشیم که شرق نامیده می‌شود، به صورت تقریبی از غربی‌ترین قسمت آسیا، یعنی خاور نزدیک، خاورمیانه تا شبه قاره هند و چین را دربرمی‌گیرد. چنین شناختی در این منطقه وسیع، مستلزم اطلاعات باستان‌شناسی است که سابقه زیادی نیز دارد. اگر بخواهیم ساکنان اولیه این مناطق را بشناسیم، بایستی از بسیاری نقاط، که هر کدام از آنها تاریخی چند میلیون ساله دارند، شروع کنیم. می‌توان از مناطقی مثل سوریه و فلسطین یا تاریخی پرسابقه آغاز کرد. اما در ایران آثاری از قدیمی‌ترین ساکنان در شمال شرقی ایران شناسایی شده‌اند که قدمت یک میلیون ساله دارند. با توجه به آثاری که به دست آمده است، در سرتاسر شمال ایران و هم‌چنین از دامنه‌های زاگرس تا خلیج فارس انسان‌های اولیه سکونت داشته‌اند. منظور از انسان‌های اولیه، انسانی است که اصطلاحاً "هومو ارکتوس" یا "انسان راست قامت" خوانده می‌شود و انقراضش به صد هزار سال پیش برمی‌گردد. این نوع انسان، قریب به دو میلیون سال پیش می‌زیسته است. البته داده‌های جدید، حضور قدیمی‌ترین نمونه این انسان را در منطقه قفقاز تأیید می‌کند. با تعریفی که از انسان داریم و مورد تأیید هم هست؛ انسان موجودی است با فرهنگ، و هر جا آثار فرهنگی وجود داشته باشد، حضور انسان در آنجا تأیید می‌شود. در ایران، هنوز اسکلتی از این نوع انسان به دست نیامده است. اما آثاری پیدا شده است که حضور چنان انسانی را در آن زمان، تأیید می‌کند. آشکارترین آثار فرهنگی که در مورد هومو ارکتوس پیدا شده است، مربوط به منطقه قفقاز می‌شود که قدمت آن حدود دو میلیون سال است. این تاریخ خیلی کمتر از تاریخ آفریقا نیست. بنابراین شانس اینکه خاستگاه انسان راست قامت در منطقه آسیا و خصوصاً منطقه غرب آسیا و قفقاز باشد، بسیار بالا است؛ ضمن اینکه نباید فراموش کرد که قدیمی‌ترین نمونه انسان مدرن، با قدمتی نزدیک به صد هزار

سال، در خاورمیانه پیدا شده است. نمونه مشابه آن با این قدمت، هنوز در جای دیگری دیده نشده است و تا مدت‌ها قبل نمی‌شد از قدمت بیش از ۳۵ هزار ساله درباره این نوع انسان صحبت کرد. با تأکید بر خاورمیانه به عنوان یک خاستگاه بسیار محتمل برای انسان امروزی، نقش ایران در این منطقه خیلی اهمیت دارد. هم‌چنین باید بپذیریم که طبق یافته‌های موجود، انسان ساکن در ایران یک انسان مهاجر است. این انسان، از کجا مهاجرت کرده است؟ آیا از قفقاز یا از جنوب غربی وارد ایران شده است؟ یعنی همان مسیری که از آفریقا می‌توان وارد آسیا و ایران شد، یعنی از عربستان به طرف شمال. هنوز در این باره سوالاتی مطرح است. اما با اطمینان کامل می‌توان ایران را به عنوان یکی از قدیمی‌ترین نقاط مشرق زمین دانست که سکونتگاه‌های انسانی در آن وجود داشته است. به همین دلیل، حداقل در منطقه شرق از ایران به عنوان یکی از مناطقی که تولیدکننده و صادرکننده فرهنگ است، می‌توان یاد کرد. صادرات فرهنگی این پهنه فرهنگ‌آفرین، از شرق تا چین و از غرب تا سواحل شرقی دریای مدیترانه، گسترش داشته است. ایران دارای جایگاهی محوری بوده است و بدون شک یک پایگاه تولید و صدور فرهنگ به‌شمار می‌آمده است. این پایگاه را می‌توانیم، از نظر فرهنگی، دست کم از عصر نوسنگی بازشناسی کنیم.

*** دکتر رواسانی:** با توجه به اینکه در یک میلیون سال پیش، منطقه غرب زاگرس و قسمت‌هایی از شرق آن به صورت دریا بود و خلیج فارس و دریای مدیترانه به هم متصل بودند، اکنون این سؤال پیش می‌آید که چطور مهاجرین از این دریا عبور کرده‌اند؟ آیا قدمت آن کوچ عظیم، کمتر از صد هزار سال است؟ جناب آقای دکتر رفیع فر لطفاً در این مورد هم توضیح دهید؟

*** دکتر رفیع فر:** اگر بخواهیم به مسیر مهاجرت‌ها توجه کنیم، اطلاعات زمین‌شناسی نشان می‌دهد که شکل فیزیکی کره زمین، از ۱۷ میلیون سال پیش تا به حال تغییر اساسی نکرده است. یعنی شکل قاره‌ها تقریباً با اندک تفاوتی، به صورت امروزی بوده است البته تحت تأثیر تغییرات آب و هوایی مانند یخبندان‌ها، که شدت آنها در همه جا یکسان نبوده، در برخی نقاط وضعیت طبیعی تا حدودی تغییر یافته است. مثلاً آخرین دوره یخبندان، که سردترین زمان آن حدود ۲۵

هزار سال پیش بوده است، موجب شد که دریای مانش به صورت یک رودخانه درآید و رفتن از فرانسه به انگلیس با پای پیاده ممکن گردد. در واقع، دریایی به شکل امروزی آن وجود نداشت. اگر بخواهیم از طریق داده‌های باستان‌شناسی و انسان‌شناسی مسأله را بررسی کنیم، راه‌های مناسب‌تری وجود دارد؛ زیرا عناصر فرهنگ‌های مختلف، که به دوره‌های خاص تعلق دارند، برای باستان‌شناسان شناخته شده‌اند. وقتی که این عناصر پیدا می‌شوند، می‌توان ردپای فرهنگی آنها را شناسایی کرد و به سمت خاستگاه آن فرهنگ پیش رفت. به طور مثال، در دوران جدید می‌گوییم که فرهنگ یا تمدن سیلک، فرهنگ و تمدنی است که عناصر شناخته شده‌ای دارد و تعیین حوزه این فرهنگ در زمان و مکان، کار زیاد پیچیده‌ای نخواهد بود. حتی با استفاده از اطلاعات فرهنگی مربوط به این تمدن، مهاجرت‌ها را هم می‌توان مشخص کرد. در دوره‌های بسیار قدیمی‌تر هم عناصر فرهنگی می‌توانند به ما کمک کنند. برای مثال، هرچند هنوز اسکلتی از بعضی دوره‌های عصر پارینه سنگی در ایران به دست نیآورده‌ایم؛ اما براساس عناصر فرهنگی موجود، یعنی ابزارهای سنگی، می‌توانیم به فرهنگ و تمدن آن دوره پی ببریم. ابزارها، تکنولوژی و عناصری که به یک فرهنگ معین تعلق دارند، برای یک متخصص می‌تواند مسائلی را آشکار کنید. مسأله حضور انسان در ایران و چگونگی رسیدن انسان از قفقاز یا آفریقا به ایران را شاید بتوان از این طریق شناخت. منطقه شرق که محور صحبت ماست، همان‌طور که اشاره کردم، در تاریخ زندگی انسان، یک منطقه تعیین‌کننده به‌شمار می‌رود و مهم‌ترین منطقه‌ای است که شکل واقعی تاریخ فرهنگ انسان را ترسیم کرده است. وقتی این منطقه را در دوران‌های مختلف از نظر باستان‌شناسی، انسان‌شناسی و مردم‌شناسی بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که هسته‌های اصلی بسیاری از مراحل تعیین‌کننده فرهنگی انسان، در این منطقه شکل گرفته است. کشاورزی، اهلی کردن حیوانات، استفاده از فلز و پیدایش خط، شهر و تمدن همگی از این منطقه آغاز و به جاهای دیگر صادر شده‌اند. اروپا در بعضی موارد سه تا چهار هزار سال از نظر تمدنی از شرق عقب‌تر بوده است. البته در مواردی هم جلوتر از شرق بوده است. بنابراین داده‌های باستان‌شناسی می‌توانند بسیار کمک کنند. ما بایستی برای داشتن یک تابلوی دقیق و منطقی از سیر تحول فرهنگ در جامعه بشری به‌طور کلی و در منطقه‌ای که به آن شرق می‌گوییم به‌طور اخص، به‌عنوان یک خاستگاه جدی برای تولید و صادرات فرهنگ تلاش کنیم.

*** دکتر بیرویان:** از نظر جامعه‌شناسی آیا امکان پذیرش این فرضیه وجود دارد که انسان اولیه در منطقه‌ای در شمالی‌ترین قسمت آناتولی و یا قفقاز متولد شده و چون مناطق جنوبی، یعنی شرق و غرب زاگرس را آب فراگرفته بود، حرکت انسان به سمت جلگه‌های پایین با دشواری روبه‌رو شد و به همین دلیل، از طریق اروپا حرکت کرده و به آفریقا رسیده است؟

*** دکتر رفیع‌فر:** این نظریه دو سال پیش مطرح شده است ولی کشف جدید در گرجستان، یعنی پیدا شدن یک آرواره انسان هموارکتوس ارگانیک، برای اولین بار با قدمت ۱۸۰۰۰۰۰ سال پیش، نظریات قبلی را به شدت تحت تأثیر قرار داده و مسیر مهاجرت انسان را طور دیگری ترسیم کرده است. قبلاً مسیر مهاجرت از آفریقا ترسیم می‌شد، ولی امروزه این مسیر را از طریق قفقاز طراحی می‌کنند. حتی در سمیناری که دو سال پیش در تفلیس تشکیل شد، برای تعیین مسیر مهاجرت انسان و دنباله این مسیر در خاورمیانه، مباحث زیادی به میان آمد. در نهایت نیز مشخص شد که برای پیدایش منشأ انسان امروزی، بهتر است روی خاورمیانه بیشتر مطالعه شود.

*** دکتر رواسانی:** آقای دکتر رفیع‌فر، همان‌طور که اشاره کردید، نظریه علمی مستند در باب پیدایش انسان که قابل قبول همه صاحب‌نظران باشد، وجود ندارد؛ آن‌چه وجود دارد، فرضیه‌هایی است که در طول زمان و بر اثر کشفیات جدید، تغییر می‌کنند. به این ترتیب، اصولاً پیدایش انسان و رابطه‌اش با حیوانات و به‌طور کلی خاستگاه آن در علوم طبیعی مشخص نشده است. به همین جهت، گفتم یک نقطه به‌عنوان خاستگاه، ارزش یک فرضیه را دارد، ولی به‌طور مطلق نمی‌توان روی آن حکم کرد. زیرا با پیدایش دلایل جدید، تغییر می‌کند. بهتر است، مسأله خاستگاه را فقط به‌صورت یک فرض مطرح کنیم و نه بیشتر.

*** دکتر رفیع‌فر:** در مورد نکته‌ای که فرمودید، فکر می‌کنم لازم است به این امر توجه شود که اگر بخواهیم نظریه منشأ واحد انسان را از نظر علوم طبیعی بررسی کنیم، راه خاص خودش را باید طی کنیم و اگر بخواهیم از طریق اسناد تاریخی و باستان‌شناختی به این مسأله بپردازیم، مسیر دیگری را باید طی کرد. تلفیق این دو راه در حال حاضر، فقط در شرایط خاصی امکان‌پذیر است. اما بحث انسان و طبیعت، بحثی بسیار باز است. البته امروزه مسائلی روشن شده است که بر طرفداران نظریه منشأ واحد انسان، فوق‌العاده افزوده است. پیشرفت‌هایی که در علم ژنتیک به

وجود آمده است. نشان می‌دهد بحث‌های قدیمی، که تکامل‌گرایانی نظیر داروین و لامارک در مورد منشأ انسان مطرح کرده بودند، ماهیت علمی ندارند. زیرا آن بحث‌ها در حوزه علم قابل اثبات نیستند. علم ژنتیک روشن کرده است که انسان یک موجود به تمام معنا تکامل یافته نیست؛ بلکه انسان موجودی است با یک سلسله مشخصات بیولوژیکی منحصر به فرد و ممکن است که تحت تأثیر شرایط و اتفاقات استثنایی و به‌طور ناگهانی، موجودی مانند انسان به وجود بیاید. این بحثی کاملاً بیولوژیکی است و نظریه دیگر نیز، یک بحث باستان‌شناسی و فرهنگی است و فعلاً نمی‌توان این دو را به راحتی تلفیق کرد.

*** دکتر ملک:** مطالعات من مربوط به دوره نوسنگی است. صحبت‌های دکتر رفیع فر مربوط به دوره پارینه سنگی است در ایران در حوزه باستان‌شناسی دوره‌های تکامل بشری به شرح زیر تقسیم‌بندی می‌شود: ۱- دوره پارینه سنگی ۲- دوره فراپارینه سنگی ۳- دوره نوسنگی ۴- دوره آغاز شهرنشینی ۵- دوره تشکیل ایالت شهر، مانند ایلام و ۶- دوره ظهور امپراتوری. مطالعات من بر انتهای دوره فراپارینه سنگی و آغاز دوره شهرنشینی متمرکز شده است. تعریف ما از دوره نوسنگی، دوره‌ای است که انسان ابتدا سعی کرد در حرکت و تردد دائم خود، وقفه‌هایی را به صورت بیتوته و استراحت ایجاد کند؛ آنگاه کم‌کم با همکاری طبیعت، نیاز غذایی خود را تأمین نماید. همین انسان تلاش کرد از طریق دامداری و کشاورزی، به تدریج یکجانشین شود. این انسان، نیاز به سرپناه پیدا کرد. سکونتگاه‌ها ابتدا به صورت مجتمع‌های کوچک، دهات و روستاهای اولیه پدیدار شدند. نیازهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن مجتمع‌ها به جایی رسید که از آن مرحله، وارد مرحله دیگری شدند که مرحله شهرنشینی بود. در مرحله بعد بود که صنعت تحول پیدا کرد. انقلاب صنعتی ۱۸۴۸ م اروپا با تکیه بر رخدادهای آن دوره پدید آمد. در واقع، اولین انقلاب صنعتی، در خاورمیانه رخ نمود و شاید یکی از مراکز عمده آن ایران بود. نشانه آن نیز استفاده از چرخ سفالگری بود که به نوبه خود یک تحول عمده‌ای در صنعت ایجاد کرد. مطالعات نشان می‌دهد ایران از نظر هر کدام از این مراحل، آثار فرهنگی ملموس و قابل نمایشی بسیاری در موزه‌ها دارد که می‌توان آن را یکی از مراکز اولیه این جهش و تحول دانست. تقسیمات متعددی برای دوره نوسنگی شناسایی و مطرح شده است. نوسنگی قبل از سفال و نوسنگی بعد از سفال، یکی از این تقسیمات است. «بریدوود» از اولین کسانی است که

بحث‌های پیش از تاریخ را وارد باستان‌شناسی کرده است. وی معتقد است که انسان اولیه شکارورز و جمع‌آورنده غذا بوده و سپس به کشاورزی و تولید غذا پرداخته است. او وقتی به مرحله تولید غذا رسیده، به استقرار دست یافت و روستاهای اولیه را به وجود آورد. در این دسته‌بندی مرحله‌ای فراموش شده است. اگر ما برای تولید غذا از طریق کشاورزی بخواهیم تقسیم‌بندی داشته باشیم، سه مرحله داریم: کاشت، داشت و برداشت؛ اما اگر از طریق دامداری تقسیم‌بندی کنیم، مرحله تیمارداری از حیوان را باید نام برد. بنابراین، باید تقسیم‌بندی دیگری ارائه شود. همان انسان‌های کوچنده که از طریق جمع‌آوری و شکارورزی، غذای خود را تهیه می‌کردند، در یک مرحله قوار داشتند و مرحله بعد، مرحله گردآوری غذا و ذخیره آن برای آینده نزدیک انسان‌ها بود و آنها حیوانات را با تعقل بیشتر شکار می‌کردند؛ مثلاً یک میش حامله را در درجه اول شکار نمی‌کردند؛ که این مرحله‌ای از تیمارداری است. بعد از آن، مرحله استقرار موقت در یک منطقه پدیدار می‌شود. این استقرار، بعدها به صورت دائم درمی‌آید. این دوره، بعد از استقرار قوانین و تأمین دائم نیازهای اقتصادی، اجتماعی پیدا شده است. با اختراع چرخ سفالگری، وارد مرحله شهرنشینی می‌شویم. مرحله نوسنگی در ایران، یک دوره شکل‌گیری و بعد یک دوره استقرار موقت، و سپس یک استقرار دائم و آنگاه، آغاز شهرنشینی بوده است که در هر کدام از این دوره‌ها، هر قسمت از ایران، فرهنگ بومی و منطقه‌ای خود را در آن دخالت داده است. به‌طور مثال، سفال دوره چشمه‌علی، از نظر تکنیک در تمام فلات مرکزی ایران، از کاشان تا نزدیک مرزهای ترکمنستان، یکی است؛ اگرچه از نظر نقش و فرم با هم متفاوتند. بنابراین، تکنیک یکی بوده، اما مسائل بومی در آن دخالت داشته است. حال به این پرسش می‌رسیم که این تکنیک چگونه در این منطقه گسترده شده است؟ آیا زبانی بوده است که این تفکیک را انتقال دهد یا خیر؟ هنوز مطالعات زبان‌شناسی و باستان‌شناسی در مورد ایران جواب این پرسش را نداده است. مثلاً ما هنوز نمی‌دانیم که آیا عکس بزی که در سیلک کشیده شده، با نقش بزی که در تورنگ تپه یا گرگان کشیده شده است، معنای مشترکی با یکدیگر دارند؟ و یا به آن بز چه می‌گفتند؟ بنابراین، بسیاری از حلقه‌های ارتباطی و فرهنگی بین جوامع ابتدایی در ایران، که به صورت کوچ‌رو زندگی می‌کردند تا به مرحله صنعتی برسند، ناشناخته باقی مانده و مطالعه نشده است. ما تنها توانسته‌ایم قسمت‌های بسیار کوچک آن را بررسی کنیم.

*** دکتر رواسانی:** جامعه اولیه و ساختار درونی آن، به چه شکل بوده است؟ آقای دکتر

ملک توضیحاتی در این مورد بفرماید؟

*** دکتر ملک:** حدود سال ۱۳۵۱ که دکتر مجیدزاده در تپه قبرستان سگز آباد حفاری می‌کردند، ساختمانی پدیدار شد و این ساختمان در کنار یک کارگاه واقع شده و شامل چند اتاق و به صورت منزلی مسکونی بود و سالی داشت که نمایانگر آن بود که مسائل آن منطقه در آن جا توسط ریش سفیدان حل می‌شده است. بنابراین، اگر ما این مسأله را ابتدای گردهم آمدن برای رسیدن به یک تصمیم جمعی فرض کنیم، حدود ۶۹۰۰ سال پیش در ایران جوامعی زندگی می‌کردند که به این مرحله رسیده بودند. پس باید آن جامعه را به صورت دیگری دید. برای آنها فقط خوراک و پوشاک مهم نبوده است. آن ساختمان، مجمع حل مشکلات جامعه روستایی آن دوره، قبل از ورود به آستانه تمدن، بوده است.

*** دکتر رواسانی:** آیا در این جامعه اولیه، همه افراد یک دست بوده‌اند؟ آیا بین آنها

رده‌بندی فقیر و غنی وجود داشته است یا خیر؟

*** دکتر ملک:** دکتر فرسدویس، استاد دانشگاه هاروارد طی مقاله‌ای نوشته است در آن نقوش

سفال‌های پیش از تاریخ اگر دارای خطوط هندسی باشند متعلق به جوامعی هستند که در آن طبقات ناشناخته‌اند و اگر خطوط سفال در آن منحنی باشند نشان دهنده آن است که جامعه وارد مرحله‌ای شده است که تفاوت‌های اجتماعی بین افراد تا حدودی به رسمیت شناخته شده است. همین دیدگاه باعث شد که من مقاله‌ای براساس ۲۳ تدفینی که در تپه زاغه پیدا شده بود، بنویسم. برای بعضی از دفن شدگان، هدایایی گذاشته شده بود و برای بعضی دیگر این هدایا قرار داده نشده بود. این هدایا شامل اشیای سنگی و استخوانی و ظروف سفالی بود. قدمت تدفین این ۲۳ اسکلت، حدود هفت هزار سال پیش بوده است و در آن زمان، دو فرهنگ سفالگری پا به پای هم پیش می‌رفتند؛ یکی فرهنگ نقوش هندسی و دیگری، نقوش هندسی و منحنی توأمان. آنگاه این پرسش مطرح شد که چرا باید بالای سر یکی از این اسکلت‌ها ظرفی گذاشته شود که ۱۲/۵ کیلوگرم وزن، ۵۵ سانتی‌متر ارتفاع و ۵۵ سانتی‌متر قطر دهانه داشته باشد و محل ساخت آن ظرف یک کارگاه در ۵۰ کیلومتری آن محل باشد؟ در ادامه این نتیجه حاصل شد پس این شخص

متوفی باید از یک منزلت خاص اجتماعی برخوردار باشد تا آن جامعه ساکن در آن روستا برای وی متحمل این زحمت شوند. بنابراین، استنادات ما قیاسی و استقرایی است و ما سند مستقیم و مکتوب نداریم. در باستان‌شناسی، همین احتمالات به صورت فرضیه شکل می‌گیرد و کامل می‌شود. همان‌طور که دکتر رفیع‌فر در مورد پیدا شدن آثار در گرجستان فرمودند و آثار دیگری نیز در آفریقا و در حبشه پیدا شده است و با استناد به کنگره‌ای که با عنوان "قفقاز، آستانه ورود انسان به اروپا" برگزار شده است، این احتمال از دو سال پیش مطرح شده و ما نمی‌دانیم آیا در سال‌های بعد به یک فرضیه تبدیل خواهد شد، یا خیر؟

دکتر رواسانی: آقای دکتر مجیدزاده لطفاً اگر در ارتباط با وجود طبقات اجتماعی در

دوره‌های قدیمی توضیحاتی دارید ارائه نمایید؟

*** دکتر مجیدزاده:** من آغاز دوره شهرنشینی را مطالعه می‌کنم؛ اما هنگام حفاری، با آثار دوره‌های قدیمی‌تر هم روبه‌رو می‌شویم. به استناد مدارک باستان‌شناسی، جامعه بی‌طبقه توحیدی وجود نداشته است. امروزه در میان بسیاری از دیدگاه‌های مارکس، نظریه مربوط به برابری در جوامع اولیه که مبتنی بر مطالعات یک جامعه‌شناس آمریکایی به نام مورگان از یک جامعه بدوی بود، رد شده است. اگر معتقد باشیم که خداوند همه را یک جور آفریده است، آنها باید از همه جهات یکسان باشند؛ درحالی‌که این‌طور نیست. افراد با هم متفاوتند و وقتی خداوند انسان‌ها را یک جور نیافریده است، پس چگونه یک جامعه می‌تواند بی‌طبقه باشد؟ در جوامع اولیه، یک فرد به سبب ویژگی خاصی که دارد، می‌تواند قدرت بگیرد، به یک فرد بزرگی در آن جامعه تبدیل شود و یا ثروتی بیش از دیگران کسب کند. در باستان‌شناسی، به جامعه بی‌طبقه بر نمی‌خوریم. در حفاری یکی از کهن‌ترین روستاهای پیش از تاریخ در محدوده شهرستان ساوجبلاغ، به یک سلسله خانه‌هایی برخورد کرده‌ایم که اتاق‌های بسیار کوچک داشتند و معماری آنها محکم و کامل نبود؛ فقط به صورت جاهای کوچکی به‌عنوان سرپناه ساخته شده بود. البته، از روی معماری آنها نمی‌توان پی برد که آیا این جامعه طبقاتی بوده است یا خیر؟ اما از روی قبور، به پاره‌ای از اعتقادات آنها پی بردیم و آن این بود که آنها معتقد به دنیای دیگری مانند ما بوده‌اند. البته اعتقاد ما معنوی‌تر است و آنها با دید مادی‌گرایانه به آن

نگریسته‌اند؛ زیرا همراه مرده ظروفی را با آب و غذا می‌گذاشتند و ما گاهی در این ظروف استخوان می‌یابیم. به باور آنها، مرده در آن دنیا نیاز به غذا داشت و اگر مرده صنعتگر بود، ابزار کارش را با او دفن می‌کردند. زیرا معتقد بودند در آن دنیا، به آن ابزار نیاز خواهد داشت. از سوی دیگر، مدارک موجود در مورد بین‌النهرین گویای آن است که پیش از تصرف این سرزمین به دست هخامنشیان، اعتقاد بر این بوده است که جهان بالا ویژه خدایان است، جهان میانه برای انسان‌ها و دنیای تاریک زیرین برای مردگان است؛ به همین دلیل، "گیلگمش" نگران مرگ است. ما معتقدیم که مرگ، رسیدن به حق است و شهادت، رفتن به بهشت. پس همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم، آنها نیز معتقد به دنیای دیگری بودند؛ اما با نگرشی متفاوت. نگرش آنها مادی بوده است. ما معتقدیم که در بهشت نیازی به خوراک و نوشیدنی نیست؛ درحالی‌که آنها معتقد بودند که در آنجا نیاز به خوراک است. ما قبری را پیدا کردیم که داخل آن دو ظرف بسیار قیمتی گذاشته بودند و مرده مزین به زیورآلات بود؛ کاری که برای آن زمان، یعنی برای هزاره هفتم ق.م، بسیار ظریف به‌شمار می‌رود. درحالی‌که در قبور دیگر، فقط یک ظرف کوچک قرار داشت و یا قبرها کاملاً تهی بودند. بنابراین، جامعه بی‌طبقه نبوده است. اما نوع طبقات آنها، با آن چیزی که ما امروز داریم، متفاوت بوده است. دوران شهرنشینی از ویژگی‌های خاصی برخوردار بوده است؛ از جمله رشد جمعیت که بزرگ‌ترین ویژگی دوران شهرنشینی است. رشدی که موجب مهاجرت‌ها شد. رشد جمعیت در خاورمیانه، از جمله در ایران، از عصر کشاورزی آغاز می‌شود؛ زیرا در عصر شکارورزی، انسان قادر به تأمین همیشگی خوراک خود نبود و چه بسا خود او شکار می‌شد و گاهی شاید هم مدت‌ها گرسنه می‌ماند. همراه این شکارچیان، زن‌ها و خانواده‌شان نیز به دنبال شکار یا غذا، پیوسته در حرکت بودند. این امر موجب می‌شد که به علت کم‌غذایی و ضعف زنان، نرخ زاد و ولد بسیار پایین باشد؛ به همین دلیل رشد جمعیت جوامع انسانی در دوره پارینه‌سنگی از چند میلیون سال قبل، تا دوره‌ای که انسان به جمع‌آوری دانه‌ها و سپس تولید آن در عصر کشاورزی پرداخت، رو به افزایش گذاشت. زیرا بشر به دلیل وجود غلات و تغییرات آب و هوایی، که به او اجازه کشت و زرع و کشاورزی می‌دهد، شرایط اسکان دائم را پیدا کرد. در این هنگام بود که دیگر گرسنگی نمی‌کشیدند و می‌توانستند باردار شوند. وقتی جمعیت رشد پیدا می‌کند، مهاجرت‌های کوچک آغاز می‌شود. رشد جمعیت در آغاز در

تعدد روستاهاست، نه در تعدد شهرها. در این مرحله، تکنیک‌های کشاورزی به جایی رسید که کشاورزان در آن زمان توانستند مانند برخی از جوامع امروزی که به صورت سنتی کشاورزی می‌کنند، به کار کشت و زرع و برداشت محصول بپردازند. در ایران نیز در این دوره توانایی‌های انسان به حدی رسید که می‌توانست از زمین برداشت کامل کند. آن هنگام را دوره آغاز عیلامی می‌گویند. در این مرحله بود که انسان، بر اثر رشد جمعیت و نیاز به زمین‌های مناسب‌تر، مجبور به مهاجرت شد این مهاجرت‌ها گسترش پیدا کرد و به مهاجرت‌های بزرگ تبدیل شد. از آن جمله، مردمان هیکسوس‌ها را داریم که به سمت فلسطین و مصر رفتند. بعد آریایی‌ها و ترک‌ها به حرکت در آمدند و کم‌کم شهرها به وجود آمد. بعد از رشد جمعیت، جوامع انسانی به خدمات نیاز پیدا می‌کنند. این خدمات رسانی، ابتدا کدخدامنشانه است، سپس به پیدایش حکومت و سرانجام به نظام حکومتی می‌انجامد. همین سیر فرهنگی را ما در تجارت هم داریم. هنگامی که جوامع روستایی به جوامع شهری تبدیل می‌شوند، دست به کارهایی از نوع غیر تولید غذا می‌زنند و برای امرار معاش، از مازاد محصول اجتماعی استفاده می‌کنند و به این ترتیب، حرفه‌های گوناگون به وجود می‌آید. هنرمندان و صنعتگران در برابر خدمتی که ارائه می‌دهند، غذا و دیگر نیازهای خود و خانواده را از اشخاص و یا دربار و معبد دریافت می‌کنند.

*** دکتر پیرویان:** آیا می‌توانیم بگوییم که، پیدایش مشاغل خدماتی، (نه تولیدی) یکی از عوامل تمدن و آغاز ورود به مرحله تمدن است؟

*** دکتر مجیدزاده:** بله، این مرحله ورود به تمدن است؛ یعنی وقتی که صنعتگران حرفه‌ای و صنایع به وجود می‌آیند. مثلاً در بین‌النهرین، حکومت و معبد، سازمان‌های بزرگی را می‌آفرینند و هنرمندان و صنعتگران را فراهم می‌آورند. آنها در خدمت خدا یا حاکم، شروع به تولید وسایل تزیینی برای خدایان می‌کنند و به زینت معابد می‌پردازند. حاکمان هم که خود را به خدایان نسبت می‌دادند، کاخ‌های خود را مانند معابد تزیین می‌کردند. در مصر، حاکمان خود را فرزندان خدایان می‌دانستند؛ زیرا در آنجا، وقوع رویدادها در طبیعت آن‌چنان منظم بود که فرعون می‌توانست بالا آمدن آب رود نیل را از پیش به اطلاع مردم برساند و وانمود کند که اوست که فرمان آن را صادر کرده است. اما مثلاً در بین‌النهرین و یا ایران، رویدادهای طبیعت آن‌گونه که در

مصر بود، قابل پیش‌بینی نبود و بنابراین حکام خود را نمایندهٔ خدایان و گاه حتی سگ درگاه خدایان می‌دانستند، اما عمدتاً از طریق ازدواج به آنان منسوب می‌شدند. برای ارتباط با خدایان، هر شهر یک خدای بزرگ داشت و خواهر یا دختر حاکم، به صورت کاهنهٔ بزرگ معبد بزرگ شهر، به ازدواج خدای حامی آن شهر درمی‌آمد زیرا در آیین بین‌النهرینی‌ها، خدایان با کاهنه‌های معابد ازدواج می‌کرده‌اند. بنابراین، آنها که منسوب خدایان و نمایندهٔ آنها بودند، کاخ خود را مانند معابد تزیین می‌کردند؛ اما از آن‌جا که در بسیاری از جاها مواد اولیه وجود نداشت، تجار آنها را از مناطق دیگر تأمین می‌کردند و برای خرید این مایحتاج زینتی، از محصولات کشاورزی و دامی سرزمین خود، مانند گندم، روغن و نیز محصولات صنعتی استفاده می‌کردند. این داد و ستدها با سرزمین‌های دور و نزدیک، موجب رشد تجارت و بازرگانی شد. سپس ارتباط فرهنگی میان مناطق گوناگون به وجود آمد. آقای دکتر ملک فرمودند که در فلات مرکزی، سفال در یک دورهٔ خاص، از نظر تکنیک و ساخت یکی است؛ اما از نظر شکل و نقش با یکدیگر کاملاً تفاوت دارند. اما هنگامی که در آستانهٔ شهرنشینی قرار می‌گیریم، یعنی زمانی که خط به وجود آمده است، تجار را می‌بینیم که به صورت درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای حرکت می‌کنند. در نتیجه، آثار فرهنگی، مانند سفال، در نقاط مختلف گاه چنان به هم شباهت دارند که اگر آنها را در هم بیامیزیم تشخیص اینکه هر یک از آنها متعلق به کدام منطقه است، امکان‌ناپذیر است؛ زیرا چنان یکپارچگی فرهنگی‌ای به وجود آمده است که موجب یکپارچگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی شده است. در علم باستان‌شناسی، ما این مسائل را از روی همین سفال‌ها می‌توانیم تشخیص دهیم و ارتباط بین فرهنگ‌های بین‌النهرین، شوش و غرب و شرق ایران را بررسی کنیم. ما می‌توانیم از روی نقش سفال و طرح آن، خاستگاه اولیه این آثار را پیدا کنیم. به‌طور مثال، درخصوص اتوموبیل فولکس واگن، که هم در ایران داریم و هم در آلمان، با یک بررسی ساده می‌توان پی برد که خاستگاه آن آلمان است. به همین ترتیب، ما با مطالعه سفال‌ها و نقش و شکل آنها می‌توانیم روابط میان سازندگان آنها را پیدا کنیم. آنها در آغاز شهرنشینی، صنایع سفالگری و فلزگری داشته‌اند. می‌دانیم در ایران حدود ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد، صنایعی از قبیل سفالگری، حصیربافی، فلزگری، پارچه‌بافی و سنگ‌تراشی وجود داشته است.

*** دکتر رواسانی:** من از صحبت‌های دکتر ملک و دکتر مجیدزاده، به چند نکته رسیده‌ام نخست آنکه ما در جوامع اولیه هم با رده‌بندی و طبقات روبه‌رو هستیم؛ یعنی تمام افرادی که در یک جامعه اولیه زندگی می‌کنند، روابطشان با وسایل تولید یکسان نیست و می‌شود حتی به صورت ضعیف، اختلاف رده و قشر و طبقه را بین آنها دید، گرچه این اختلاف ضعیف است و در طول تاریخ تشدید می‌شود و اقشار از هم جدا می‌شوند. وقتی ما در جوامع با رده‌بندی و اقشار و طبقات سر و کار داریم، طبیعتاً این پدیده را در اقوام هم خواهیم داشت. بنابراین، وقتی در مورد یک قوم صحبت می‌کنیم، مجبوریم ساختار درونی آن قوم را در نظر بگیریم. به همین ترتیب، وقتی از سلطهٔ یک قوم بر قوم دیگر صحبت می‌کنیم، به این معنا نیست که افراد قوم فاتح همه در حاکمیت و مالکیت شرکت داشته‌اند؛ بلکه قشر حاکم موجب جنگ شده است تا فاتح باشد و نیز غنایم به دست آورد. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که برخورد ما با تاریخ شرق و به‌طورکلی تاریخ، باید ضمن توجه به سایر مطالب، با یک دید طبقاتی هم همراه باشد. یعنی نمی‌توانیم از غلبهٔ قومی بر قوم دیگر صحبت کنیم؛ بلکه مسألهٔ طبقات مطرح است. در مرحلهٔ تمدنی، این اختلاف بین اقشار و طبقات، در یک قوم خواهد بود. وقتی ما می‌گوییم قوم ماد یا قوم پارس، به این معنا نیست که همهٔ افراد منسوب به این یا آن قوم، از نظر رابطه با وسایل تولید و مقام اجتماعی یکسان بوده‌اند. البته بهتر است به جای کلمهٔ قوم، از جامعه استفاده کنیم؛ چون در آن صورت معنای خاص خودش را خواهد داشت. بنابراین، باید در بررسی تاریخ شرق، به ساختار درونی جماعات توجه شود؛ به خصوص در مورد علل جنگ‌ها و روند صلح و فتوحات جنگی. نکته دیگر این است که با توجه به تغییر شرایط اقلیمی، افزایش جمعیت و یا شرایط دیگر، جمعیت و مهاجرت‌هایی شکل می‌گیرد و مردم از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر حرکت می‌کنند. طبیعتاً در این حرکت، فرهنگ، تمدن و آنچه را که دارند با خود می‌برند. این انتشار و پراکندگی، در تضاد با وحدت قرار نمی‌گیرد؛ بلکه درحقیقت، ادامه و توسعهٔ پیوستگی است. گرچه در طول زمان فواصل این جماعات از هم زیاد می‌شود؛ اما گذشتهٔ تاریخی مشترکی هم دارند. با توجه به این نکات، می‌توانیم بگوییم که در این منطقه، با افزایش جمعیت و پیدایش مهاجرت‌ها، وحدت فرهنگی در کلیات و اصول حفظ شده است و می‌توان از فرهنگ و تمدن مشترک اقوام خویشاوند شرق سخن گفت. با این توضیحات آقای دکتر مجیدزاده، نظر جنابعالی در مورد

انتشار پیوستگی فرهنگی اقوام و مناطق مختلف چیست. لطفاً در این زمینه نظر خودتان را بیان نمایید؟

*** دکتر مجیدزاده:** اگر مکان‌های حفاری شده از نو حفاری شود و مطالعات مجدد صورت گیرد، می‌توانیم بگوییم که جوامع ساکن در آنها از یک قوم بوده‌اند، یا خیر؟ اما از نظر عینی و از لحاظ فرهنگی با هم شباهت چندانی ندارند. درست است که در خوزستان و در فلات مرکزی نقش بزرگ می‌کشیدند، اما این دو نقش با هم متفاوت بودند و هیچ‌گونه ارتباط فرهنگی را با یکدیگر نشان نمی‌دهند. وقتی آریایی‌ها به ایران مهاجرت کردند، در سرتاسر ایران، از شمال شرق گرفته تا جنوب غرب، حداقل از نظر سفال، یکپارچگی کامل به چشم می‌خورد. اما بعد از ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال سکونت در این سرزمین، به تدریج با ساکنان پیشین درآمیختند و فرهنگ والاتر آنها را آموختند آنها به خانه‌سازی و یکجانشینی عادت کردند و در طول زمان، زندگی شهری را پیشه کردند و به عبارت دیگر، متمدن شدند. البته، ما در طول تاریخ، بارها به اقوامی با فرهنگ پست‌تر برخورد می‌کنیم که سرزمین ما را اشغال کردند، اما مجبور شدند فرهنگ و تمدن والاتر ما را بیاموزند؛ مانند اعراب، ترکمن‌ها و مغول‌ها. زیرا ما ملتی هستیم دارای فرهنگی غنی، با ریشه‌ای بسیار دیرینه و عمیق. وقتی آریایی‌ها با فرهنگ پایین‌تر و زندگی ایلیاتی به ایران آمدند، آنقدر متمدن شدند که کم‌کم تشکیل حکومت دادند. آنان در وهله اول، برای از بین بردن آشوری‌ها، با سکاها متحد شدند؛ ولی هنگامی که هخامنشی‌ها روی کار آمدند، دیگر کاملاً متمدن بودند. وقتی کورش به بابل رفت، یهودی‌ها را از بند آزاد و روانه سرزمینشان کرد و ما در این مورد منشور کورش را داریم. یکپارچگی ایران از این‌جا آغاز می‌شود.

*** دکتر رواسانی:** هیچ قوم فاتح یا مغلوبی، فرهنگ خود را از دست نمی‌دهد؛ بلکه هر یک از آنان فرهنگی ترکیبی پیدا می‌کنند. هم جامعه فاتح از قوم مغلوب رگه‌هایی از فرهنگ را می‌گیرد و هم قوم مغلوب از قوم فاتح. آنچه ما با آن سر و کار داریم، ترکیب دائمی فرهنگ‌ها در شرق و در همه زمینه‌هاست و نمی‌توان فرهنگ یک قوم را بر فرهنگ قومی دیگر رجحان داد.

*** دکتر مجیدزاده:** ما نمی‌توانیم مسائل آن دوره را با مسائل امروزی مثل مفهوم انسانیت و

حقوق بشر مقایسه کنیم. وقتی حمورابی قانون خود را نوشت، آن قانون در زمان خود پیشرفته‌ترین قانون بود؛ اما امروزه ما برخی از مواد آن را غیرانسانی می‌دانیم.

*** دکتر رواسانی:** نکته دیگری که من از صحبت‌های استادان محترم استنباط کردم، این بود که در این جوامع، تشکیل اقدار و طبقات، بر پایه تشکیل دولت‌ها بوده است. ابتدا خدمات اجتماعی ضرورت یافته‌اند؛ افرادی مأمور ارائه خدمات اجتماعی شده‌اند و به تدریج سازمان‌های اجتماعی به وجود آمده‌اند.

*** دکتر مجیدزاده:** البته این یک دیدگاه است دیدگاه دیگری هم هست که می‌گوید جنگ‌ها باعث به وجود آمدن حکومت‌ها شده است و دیدگاهی دیگر نیز می‌گوید که خدمات و تجارت موجب تشکیل حکومت شده است.

*** دکتر رواسانی:** در بعضی از جوامع، اول طبقات بوده‌اند بعد دولت. اما در جوامعی که ابتدا خدمات عمومی ضرورت می‌یابند؛ چه خدمات اجتماعی و چه خدمات فرهنگی، دولت و سازمان‌ها به وجود آمدند. نکته دیگری در تاریخ شرق این است که، بین حکام و معابد، رابطه مستقیم وجود دارد. شاه یا حاکم، برای اثبات ارتباط خود با قوای مافوق طبیعت و خدایان، کوشش می‌کند از آنها تصویر ایجاد کند و برای آنها جایگاه بسازد. اولین روحانیون هم در خدمت سلاطین قرار داشتند. خدایانی که سلاطین از آن دفاع می‌کردند، جانشینان سلاطین بودند؛ اما در اعتقاد عامه مردم، خدا حامی ضعفاست.

*** دکتر مجیدزاده:** البته باید این را اضافه کنم که نخستین حاکمان، روحانیون بودند.

*** دکتر بیرویان:** آنها همان "پا - نه - سی" یا شاه - کاهن هستند و اصلاً پادشاهی وجود نداشته است. در دوره‌های آغازین، روحانی و متولی معبد، امور حکومت را عهده‌دار بوده است.

*** دکتر مجیدزاده:** برای اینکه آنها در خدمت خدایان بودند. در اعتقادات مذهبی بین‌النهرینی‌ها، سومری‌ها و بابلی‌ها، خداوند انسان را آفرید که به خدایان خدمت کند. در

حماسهٔ توفان بین‌النهرینی، که شباهت به توفان نوح در قرآن مجید دارد، خدای بزرگ از سر و صدا و غوغای انسان خشمگین می‌شود و تصمیم می‌گیرد او را از بین ببرد. یکی از خدایان به شخصی که شباهت به حضرت نوح دارد، می‌گوید: برو کشتی بساز. هنگامی که در پایان توفان، خدای بزرگ یا مردوک، متوجه بقای انسان می‌شود، خشم می‌گیرد. اما خدایان به وی می‌گویند که اگر تو بشر را از بین ببری، چه کسی به ما خدمت خواهد کرد! به باور بین‌النهرینی‌ها انسان‌ها گوسفندان خدایانند.

* دکتر رواسانی: با توجه به اینکه بحث پیرامون پیوستگی فرهنگی و پیدایش نهادها و

حکومت‌هاست آقای دکتر پیرویان اگر جنابعالی در این رابطه نظری دارید ارائه نمایید؟

* دکتر پیرویان: به اعتقاد من تحولاتی که منجر به تأسیس شهرها و حکومت‌ها شده‌اند را، در همه مناطق نمی‌توان یکسان تلقی کرد و حتماً باید انسان‌های شرقی را از انسان‌های غربی جدا کنیم. البته باید توضیح دهم که من این فرضیه اقوام آریایی را نه علمی می‌شناسم و نه قبول دارم؛ اما فرض محال، محال نیست. فرض کنیم چنین اقوامی از غرب یا اروپای فعلی، به این سو مهاجرت‌های جمعی کرده باشند. ساختار اجتماعی انسان‌های غربی (اروپا) با ساختار اجتماعی انسان‌های شرقی اختلاف فاحشی دارد. انسان‌های ارتفاعات قفقاز، آناتولی یا شمال زاگرس، با پایین آمدن سطح آب، تدریجاً در دو سوی شرق و غرب زاگرس به حرکت در آمدند. اما انسان‌های ساکن در دشت‌های اروپا، به علت وجود یخ‌های عظیم، مدت زمان بیشتری به‌طور جمعی غارنشین بوده‌اند. به همین دلیل، ساختار اجتماعی این انسان‌ها حالت جمعی دارد. وقتی که صدها انسان در محیط محدود یک غار در جوار هم زندگی می‌کنند، دیگر در آن جا مال من و مال تو وجود ندارد؛ همه چیز متعلق به همه است. حاصل این شیوهٔ زندگی، جوامع اشتراکی است. این زندگی به‌طور جمعی و مبتنی بر اصول مادرسالاری می‌چرخد. این اجتماعات "گله"^۱ نامیده می‌شوند؛ چون تولید مثل در این نظام، مبتنی بر اصول چندشوهری^۲، یعنی ارتباط زن با مردان است.

ساختار اجتماعی شرق، برعکس غرب، مبتنی بر تکامل خانواده و نظام دودمان یا طایفه^۱ است. در این نظام، تولید مثل از راه تکامل خانواده و ازدواج‌های تک همسری^۲ یا چندهمسری^۳ است و دودمان و طایفه، تحت نظام پدرسالارانه قرار دارند.

تفاوت در فرهنگ‌ها، ناشی از همین دو نوع ساختار اجتماعی است. اجتماعات متکی بر خانواده و دودمان، با تنوع فرهنگ‌ها و سلیقه‌ها و اجتماعات متکی بر اصول گله، با فرهنگ یکسان و واحد همراه هستند.

گله‌های اروپایی، حتی به عصر تمدن هم رسیده‌اند؛ گله ژرمن، گله گوت، گله هون و نهایتاً گله سلو، که این گله آخری تقریباً اکثر گله‌های اروپایی را منهدم و مقهور خود کرد. اگر ثابت شود فلات ایران پذیرای گروه‌هایی از گله‌های مذکور بوده، طبیعی است چنین گروه‌هایی، از وحدت فرهنگ برخوردار بوده‌اند و با طوایف، دودمان‌ها و قبایل بومی، از نظر فرهنگی تفاوت‌هایی داشته‌اند.

اما در مورد مسأله تأسیس و استقرار حکومت، باید گفت که حکومت اولیه از آن خدایان بود. خدای پدر از پنجاه فرزندی که برای خویش آفریده بود، مجمعی تشکیل می‌داد که آن مجمع "آنوناکی"^۴ خوانده شده است. کلیه تصمیمات در مورد همه موجودات و جمادات، در این مجمع اتخاذ می‌شد و خدای پدر، این تصمیمات را به خدای باد و توفان، جهت اجرا ابلاغ می‌کرد. این دولت یا حکومت، به "دولت سپهری"^۵ معروف است. دولت سپهری، پس از مدتی در شهری بر روی زمین استقرار می‌یابد و پس از اینکه انسان برای خدمت به خدایان آفریده می‌شود، این انسان با نمونه‌برداری از دولت سپهری، نظام سیاسی و اجتماعی خود را در نظامی که اکنون اصطلاحاً نظام دولت شهر خوانده می‌شود، برقرار می‌کند.

در رأس این نظام سیاسی، مجمعی قرار دارد که اجرای تصمیمات خود را به فردی که متولی خدای شهر در معبد است، ابلاغ می‌کند و هم‌زمان، قضات و نظارت دقیق خود را بر اجرای

1- Clan

2- Monogamy

3- Polygamy

4- Anunnaki

5- The eosmos state

درست تصمیمات مجمع جاری می‌کنند. متولی معبد شهر، به "انسی یا ایشاکو"^۱ معروف است. این شخص پا - نه - سی یا شاه - کاهن نیز خوانده می‌شود، وی مسائل مربوط به امور اجتماعی و اقتصادی شهر را مدیریت می‌کند. هر زمان نیز جنگ یا یک بحران پیش می‌آید، مجمع، یک نفر (در بیشتر مواقع فردی نظامی) را موقتاً به صورت حکمران مأمور انجام وظیفه می‌کرد و پس از پایان جنگ یا بحران، مقام این فرد به وسیله مجمع از وی سلب می‌شد. منصب شاه - کاهن دائمی بود؛ اما منصب حکمران موقتی بود. قرن‌ها شکل نظام سیاسی دولت شهرها بدین‌گونه بود. ولی بعدها به تدریج حکمرانان نیز مقام دائمی پیدا کردند و در مبارزه‌ای طولانی بین آنان و متولیان معابد، بالاخره متولیان معابد را زیر کنترل خود قرار داده و دارایی‌های معبد را تصرف کردند. در این مرحله به تدریج عمر دولت شهری به پایان رسید و حکومت‌هایی با قدرت متمرکز و امپراتوری‌ها، جانشین نظام دولت شهری شدند.

*** دکتر رواسانی:** با توجه به مباحث مطرح شده از سوی آنان پیرویان، به‌ویژه در مورد نحوه پیدایش حکومت‌ها؛ آقای دکتر رفیع‌فر نظر جنابعالی در این زمینه چیست و آیا تصور نمی‌کنید آنچه درباره خدایان در آسمان‌ها گفته می‌شد، بازتاب تصور انسان‌ها از جامعه مادی خودشان بوده و خدایان از زمین به آسمان رفته‌اند؟

*** دکتر رفیع‌فر:** داده‌های باستان‌شناسی با نظریه‌های مطرح شده، هماهنگی ندارد. در مورد آریایی‌ها، باید گفت که ۳۵۰۰ سال پیش، مکانی در ایران وجود نداشته است که کاملاً خالی از سکنه باشد تا گروهی بیایند و آن‌جا را اشغال کنند. نمی‌توانیم بپذیریم غرب ایران، که یکی از پایگاه‌های مهم آریایی‌ها به‌شمار می‌رود، در زمان ورود آنها خالی بوده است. حداقل باستان‌شناسان می‌دانند و تپه‌های باستانی نیز نمایانگر این هستند که غرب ایران، در آن زمان، پر از سکنه بوده است. از ده هزار سال پیش در ایران، منطقه‌ای خالی از سکنه به آن صورت که می‌گویند، نداشته‌ایم. سرتاسر زاگرس پر از سکنه بوده است. نکته دیگر در مورد بحث پیدایش معابد - که آن را به پیدایش حکومت‌ها و آغاز شهرنشینی ربط می‌دهند و البته داده‌های

باستان‌شناسی آن را تأیید نمی‌کند - این است که قدیمی‌ترین معابد شناخته شده، به عصر حجر تعلق دارد. این معابد عصر حجری، خیلی کامل هستند و از نظر فرهنگی هم مفاهیم بسیار پیچیده‌ای دارند. معابدی مانند لاسکو، شووه، کاسکر و پش - مرل پرستشگاه‌های تأیید شده‌ای هستند که حداقل از ۱۷ تا ۳۰ هزار سال قدمت دارند و حتی قدیمی‌ترین آنها، بیش از ۳۰ هزار سال در اروپا قدمت دارد.

از این دو نکته نتیجه می‌گیریم که اگر بخواهیم در مورد شرق و پیدایش تمدن شرق و خاستگاه واقعی آن سخن بگوییم، باید به آثار باستانی و فرهنگی استناد کنیم. آثار باستانی به ما نشان می‌دهد که از حدود ۱۰ هزار سال پیش، تقریباً ایران امروز، مخصوصاً غرب ایران، خود را با فرهنگی معرفی می‌کند که نشانه‌های آن در اروپای عصر حجر دیده می‌شود. بسیاری از نمادهای مذهبی و فرهنگی، از آن زمان، حتی تا زمان تمدن شوش، شباهت‌های بسیاری به فرهنگ حاکم بر عصر حجر اروپا داشته است. پس، این احتمال وجود دارد که ساکنین هلال حاصلخیز در خاورمیانه، می‌توانند، همان اروپاییان عصر حجر اروپا باشند که به دلایل آب و هوایی و زیست محیطی، بعد از آخرین دوره یخبندان، به این منطقه (هلال حاصلخیز) مهاجرت کرده و ساکن شده‌اند. در مورد بحث جامعه طبقاتی و مسأله شهرنشینی نیز نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید جامعه طبقاتی و پیدایش خط باهم رابطه مستقیم دارند یکی از دلایل پیدایش خط، پیدایش جامعه طبقاتی به معنای اقتصادی آن بوده است. بدین معنی که نیاز به وسیله‌ای برای تعیین میزان اموال و ثروت افراد در طبقات اجتماعی، منجر به پیدایش خط می‌شود و هسته شهر را مسائل اقتصادی تشکیل می‌دهد. تعریف اقتصادی شهر از این نظر، بسیار گویاست. می‌دانیم که در بیشتر دنیا، شهر دور بازار ساخته شده است، نه پیرامون معابد و پرستشگاه‌ها. هر جا که ما قدیمی‌ترین شهرها را داریم، قدیمی‌ترین بازار را هم داریم. شهرهایی که در خاورمیانه به عنوان قدیمی‌ترین شهرها معرفی می‌شوند، در زمان خود از مراکز مهم داد و ستد بوده‌اند؛ در بین‌النهرین و یا در شرق ایران، در حوزه بلوچستان و شبه قاره هند که تولیدات صنعتی، کشاورزی و اقتصادی وسیعی داشته‌اند، می‌توان نشانه‌های این ارتباط تنگاتنگ را یافت.

*** دکتر پیرویان:** ما در دوره ماقبل تاریخ در شرق، با مسأله به وجود آمدن معابد بزرگ کمتر روبه‌رو هستیم؛ چون در این منطقه، معابد سرآغاز تأسیس شهرهای بزرگ و تبدیل آنها به دولت

شهر هستند. اما بنای معابد در غرب، در دوره ماقبل تاریخ محتمل است، چرن در آن جا، به علت ساختار گله‌ای جمعیت و کثرت آن، ساختن معبد به وسیله این گله انبوه، به سهولت امکان پذیر است. اما در شرق، خانواده‌های پراکنده و اکثر آگروه‌های محدود از نظر تعداد جمعیت، قادر به ساختن معابد بزرگ و عظیم نبوده‌اند؛ به همین دلیل می‌توان مدعی بود که معابد در شرق هم‌زمان با استقرار تمدن و تجمع جمعیت زیاد در یک محل بنا نهاده شده‌اند.

*** دکتر ملک:** "اسکال کالت" یعنی نیایش جمجمه، که مربوط می‌شود به حدود ۴۵ هزار سال پیش، یک نیایش محلی و گروهی بوده است و در یک جامعه بزرگ متداول نبوده است. خدایان و معابد در منطقه وسیع‌تری بوده‌اند. در ۵۰ هزار سال پیش، نیایشگاه‌های کوچک بوده‌اند، اما جنبه عمومی نداشته‌اند؛ مثل درخت‌هایی که در روستاها زیارت می‌شوند و فقط در همان روستا کارایی دارند. در بین‌النهرین نیز مردوک، خدای بزرگ می‌شو و یا ایشتار، خدای آشور، خدای یک شهر و توابع آن می‌شود.

*** دکتر رواسانی:** آقای دکتر مجیدزاده شما به روابط تجاری و تأثیر آن بر تبادل فرهنگی و توسعه آن اشاره کردید؛ لطفاً بفرمایید آیا عیلام با مصر، سوریه و مناطق دیگر تبادلاتی داشته است؟ و آیا می‌توان آنها را دارای رابطه نزدیک فرهنگی دانست؟

*** دکتر مجیدزاده:** عیلام منطقه‌ای فرهنگی است که بیش از همه، با بین‌النهرین ارتباط دارد. این منطقه در طول حیات خود، از سه هزار سال پیش از میلاد و در دوره تاریخی، از دوره "سارگن اکدی" تا زمانی که جذب هخامنشیان می‌شود، به جز ۳۰۰ - ۴۰۰ سال، عمدتاً زیر نفوذ بین‌النهرین بوده است. در زمان اکدی‌ها، در معاهده‌ای که نرام سین با عیلامی‌ها منعقد می‌کند، از آنها می‌خواهد که به خدایان بین‌النهرین سوگند یاد کنند. در زمان سلسله اور سوم، باز هم عیلام زیر نظر آنها بود. اما از ۱۵۰۰ تا حدود ۱۱۰۰ قبل از میلاد، که دوران عیلام میانی است، عیلامی‌ها از زیر یوغ بین‌النهرین خارج می‌شوند و بخشی از بین‌النهرین را هم تصاحب می‌کنند. اما بار دیگر که آشوری‌ها قدرت می‌گیرند، شوش را ویران می‌کنند؛ تا اینکه شوش به صورت یکی از ایالات هخامنشیان در می‌آید. اگرچه عیلامی‌ها از نظر فرهنگی ویژگی‌های خاص خود را داشته‌اند، اما از لحاظ هنری تا حدودی زیر نفوذ هنر بین‌النهرینی‌ها بودند. البته آنان نیز در موارد

بسیاری، ویژگی‌های هنری خود را به بین‌النهرینی‌ها انتقال داده‌اند و از سمت مشرق تا مشرق ایران، این فرهنگ ادامه پیدا کرده است. آثار به دست آمده در شهداد و الواح مکشوفه در تپه یحیی، گسترش فرهنگ و هنر عیلامی را در دوره پروتو عیلامی یا عیلامی مقدم، به خوبی آشکار می‌کند. در آن زمان سه ایالت شوش، انشان، و آرژانت وجود داشته است. انشان همان فارس است. به اعتقاد من آرژانت همان کرمان بوده است و شوش هم که مشخص است. ارتباط عیلام با شرق مستقیم نبوده، بلکه از طریق انشان و آرژانت به وجود می‌آمده است؛ یعنی یک تاجر عیلامی سوار کشتی نمی‌شد تا به هندوستان برود و برگردد. حتی بین‌النهرینی‌ها هم این کار را نمی‌کردند؛ اما ارتباط داشته‌اند. ما آثار هنری نامدار و اشیای سنگی ساخته شده در تپه یحیی را در کرمان، در دره سند، بین‌النهرین و خوزستان پیدا کرده‌ایم؛ زیرا صنعت سنگ کرمان، در همه منطقه، از نظر تجاری ارتباطی چشمگیر برقرار کرده بود. مثال دیگر، سفالی است که با نام سفال لب واریخته می‌شناسیم، که در آن نوعی کالای تجاری حمل می‌شده و ظاهراً یک‌بار مصرف بوده است. مرکز تولید این سفال در ایران، خوزستان بوده است. نمونه‌های فراوان این سفال در عراق، کرمان، قزوین، دامغان و حتی در مشهد هم پیدا شده است که اشاره به ارتباط تجاری بین خوزستان و خراسان دارد و در مسیر خود، چشمه علی، هشتگر، ساوه، قم و نهاوند را در بر می‌گرفته است. اما از نظر سیاسی، چنین ارتباطی وجود نداشته است و ما هیچ وقت نمی‌توانیم بگوییم شوشی‌ها بر خراسان حکومت کرده‌اند؛ حتی تجارتشان هم تجارت مستقیم نبوده است.

*** دکتر رواسانی:** در بحث‌ها همیشه بین‌النهرین مرکز و ابتدای همه چیز قرار می‌گیرد. آقای ملک آیا می‌توان گفت بین‌النهرین تحت تأثیر فرهنگ‌های دیگر قرار نداشته، بلکه فقط انتقال دهنده فرهنگ بوده است؟

*** دکتر ملک:** مطالعات باستان‌شناسی از بین‌النهرین آغاز شده است و مطالعات در منطقه عیلام بسیار است. تا حدود سال ۱۹۰۰ م. از نظر مطالعات باستان‌شناسی به ایران توجه چندانی نشده بود. ما از نظر مطالعات باستان‌شناسی، حداقل ۱۰۰ سال از مطالعات باستان‌شناسی بین‌النهرین دور هستیم. اطلاعات ما آن‌قدر ناچیز است که نمی‌توانیم بگوییم آنها از ما چه چیزهایی را گرفته‌اند. اما در گذشته این گونه نبود که یک جامعه فقط تولیدات فرهنگی داشته

باشد و مصرف کننده نباشد. برای خاورمیانه و خاور نزدیک، مقیاس مطالعات باستان‌شناسی، بین‌النهرین بوده است؛ بنابراین چون بسیاری از آثار ابتدا در بین‌النهرین پیدا شده است، اگر در جاهای دیگر هم پیدا شود، خاستگاه آن را بین‌النهرین می‌دانند؛ مثل سفالی که در خوزستان پیدا شده است. اگر در خوزستان حفاری ۱۰۰ سال زودتر از بین‌النهرین بود، این مسأله فرق می‌کرد.

*** دکتر مجیدزاده:** بین‌النهرین، یعنی جنوب عراق، سرزمینی است کوچک و به صورت دشت و بنابراین، حکومت در آن به راحتی به وجود آمده است. اما در ایران تنوع فرهنگ‌ها بسیار بوده و به علت وجود ویژگی‌های جغرافیایی خاص مانند کوه‌ها و کوه‌ها، به وجود آمدن حکومت در آن با مشکل مواجه بوده است. جنوب عراق شاید وسعتی کمتر از فلات مرکزی ایران، حدفاصل بین حصار چشمه علی، سیلک و قزوین داشته است. چون کوه‌ها و کوه‌های عظیمی نداشته است و قابلیت دسترسی و نظارت بر آن آسان بوده، امپراتوری‌های بزرگی مانند آشور و بابل به راحتی در آن جا به وجود آمده‌اند.

*** دکتر رواسانی:** در بسیاری از بررسی‌های تاریخی، زاگرس را به‌عنوان سد میان فرهنگی و تمدنی تلقی می‌کنند. آنچه در آن طرف بین‌النهرین است، تمدن محسوب می‌شود و آنچه که در این سوی زاگرس است، وحشی به حساب می‌آید. من فکر می‌کنم که این برخورد غیرعلمی، دلایل سیاسی و مذهبی دارد. با توجه به آنچه گفته شده، اینک وظیفه‌ای برای مجامع فرهنگی ایران ایجاد می‌شود که بدون توجه به مسائل سیاسی، باستان‌شناسی و تاریخی، بررسی ایران را در یک مسیر صحیح قرار دهند.

*** دکتر مجیدزاده:** سفال لب واریخته اولین بار در جمدت نصر و اوروک پیدا شد (دو تپه پیش از تاریخ بین‌النهرین) و تعداد آن چندان چشمگیر نبود؛ اما در حفاریات چغارمیش خوزستان، طی فصل چهارم حفاری، نزدیک به ۲۵۰ هزار تکه سفال لب واریخته به دست آمد.

*** دکتر ملک:** ما همیشه می‌خواهیم ایران را در مطالعات باستان‌شناسی کشوری با جمعیتی یکپارچه، مثل بین‌النهرین در نظر بگیریم. همین دیدگاه مشکل ایجاد می‌کند. ما می‌توانیم ایران را از دیدگاه تاریخی، سیاسی، فرهنگی و هنری تعریف کنیم؛ ولی در این مطالعه از نظر ریخت‌شناسی طبیعی در باستان‌شناسی دچار مشکل می‌شویم. من در بررسی‌هایم متوجه شدم که ایران از نظر

باستان‌شناسی ۹ کشور است، نه یک کشور؛ یعنی کشور پهناور ایران به ۹ قسمت تقسیم می‌شود. قسمت خوزستان فرهنگ باستان‌شناسی دیگرگونه‌ای با خراسان دارد. پس ایران را نباید فقط یک کشور دید. البته از دید باستان‌شناسی، در مورد دیگر کشورها کمتر می‌شود این قضیه را تعمیم داد.

* دکتر رواسانی: دکتر پیرویان با توجه به سوابق علمی، تجربیات و مطالعاتی که

جناب‌عالی در حوزه آشوریان دارید، لطفاً در مورد آشور و روابط آن با بین‌النهرین صحبت کنید؟

* دکتر پیرویان: نام بین‌النهرین^۱ جنبهٔ روایتی دارد و دقیقاً مشخص‌کنندهٔ منطقه و ناحیه‌ای

مخصوص یا تمدن خاصی نیست. وقتی می‌گوییم بین‌النهرین، از خود باید پرسیم، کدامین نهرها؟ اگر منظور دجله و فرات باشد، این دو رودخانه خود داستان مفصلی دارند. فرات خود بستر آب‌های دو سرچشمه است: قواسو و مرادسو. قواسو یا فرات غربی، از ارتفاعات ازروم فعلی سرچشمه می‌گیرد و ۴۵۰ کیلومتر در جهت شرق به غرب جلگهٔ آناتولی جاری است.

مرادسو یا فرات شرقی، از ارتفاعات شمالی دریاچهٔ وان سرچشمه می‌گیرد و ۶۵۰ کیلومتر

از شرق جلگهٔ آناتولی به سوی غرب این جلگه جاری است. رینه و رودخانه، در ۱۶۰ کیلومتری

غرب شمشاط به هم می‌پیوندند و رودخانهٔ واحدی را به وجود می‌آورند. این رودخانه پس از

ورود به سوریه، در محلی به نام سکنه، جهت خود را به سوی شرق تغییر می‌دهد. فرات واحد

پس از ورود به عراق فعلی، تقریباً در ۴۰ کیلومتری بغداد، مجدداً به دو شاخه تقسیم می‌شود:

شاخهٔ شرقی نهرالحله و شاخهٔ غربی نهرالهندیه خوانده می‌شود. زمانی نهرالحله شاخهٔ اصلی

فرات محسوب می‌شد؛ اما اکنون نهرالهندیه شاخهٔ اصلی فرات به حساب می‌آید. این دو شاخه،

پس از طی مسافتی در حدود ۱۸۰ کیلومتر، در نزدیکی سماوه، دوباره به هم می‌پیوندند و تا

ناصریه، مجرای واحدی را تشکیل می‌دهند. در حوالی ناصریه، فرات به شاخه‌های متعددی

(بین سه تا شش شعبه) تقسیم می‌شود و در اراضی باتلاقی در حورالحمار، که اکنون دریاچه‌ای

دایمی است، می‌ریزد و در انتهای شرقی این باتلاق، در محلی به نام قرنه، به دجله می‌پیوندد و یا

اروندرود را به وجود می‌آورد.

دجله از دامنه‌های جنوبی رشته اصلی کوهستان‌های توروس در شرق جمهوری ترکیه سرچشمه می‌گیرد، در شرق مرادسو و در مسیری شرقی - جنوبی جریان می‌یابد و در عراق از موصل، اربیل، بغداد و کوت‌العماره عبور می‌کند. تغییر مسیر این رودخانه در ادوار مختلف بارها انجام گرفته است. در کوت‌العماره، دجله به دو شاخه تقسیم می‌شود؛ شاخه غربی را شط مار یا الحی یا شط‌الغراب می‌نامند. هر یک از این دو شاخه، در یک دوره خاص، دجله اصلی شناخته شده‌اند. ظاهراً دجله از زمان خلفای عباسی در مسیر کنونی قرار گرفته است. این رودخانه نیز پس از پیوستن به فرات، در محل قرنه، اروندرود را می‌سازد. طول اروندرود از قرنه تا خلیج فارس، ۱۶۰ کیلومتر است. در ایام باستان، این رشته آب‌ها جداگانه به خلیج فارس می‌ریختند و فاصله نسبی آنها از همدیگر، حدوداً ۸۰ کیلومتر بود. با توجه به این مسائل، مرز غربی، شرقی، شمالی و جنوبی سرزمینی که بین‌النهرین نامیده می‌شود، در ادوار مختلف دقیقاً مشخص نیست. گذشته از این، "استرابو یا استرابون"^۱ این نام را تنها در مورد قسمت شمالی زیستگاه رودخانه‌ای، واقع در میان دو شاخه دجله و فرات، به کار برده است. مترجمان یونانی عهد عتیق (تورات)، بین‌النهرین را زادگاه اولیه حضرت ابراهیم دانسته‌اند و به گمان آنان، این محل به حوالی ناحیه "حران"^۲ یا "کاراهی"^۳ در میانه مسیرهای میانی فرات و دجله اطلاق می‌شد. پلینی^۴ در قرن اول میلادی، محدوده بین‌النهرین را تا شمال خلیج فارس گسترش داد. باید توجه داشت که این نامگذاری، قرن‌ها پس از فروپاشی امپراتوری مستقر در این سرزمین انجام گرفته است.

وقتی که از "تمدن - امپراتوری" بین‌النهرین صحبت می‌شود، مشخص نیست منظور کدامین تمدن و امپراتوری است. اگر منظور تمدن و امپراتوری آشور باشد، این تمدن و امپراتوری، تنها در میان این دو رودخانه استقرار نداشت؛ بلکه نینوا، پایتخت آشور، در شرق دجله واقع شده بود و تعدادی از "دولت - شهرهای" اولیه آن نیز خارج از این محدوده بوده‌اند. پس، درمی‌یابیم که امپراتوری و تمدن آشوری هیچ ارتباطی با این نام‌گذاری بی‌ربط نداشته است. می‌توان گفت سرزمینی که به نام بین‌النهرین معروف شده است، قسمتی از قلمرو تمدن و امپراتوری آشوری به‌شمار می‌رود.

1- Strabo or Strabon

2- Harran

3- Carrhae

4- Kauas Plinius Sekundeus.

البته داستان نام‌گذاری‌های غیرتاریخی برای این سرزمین و تمدن به همین جا ختم نمی‌شود. در سال ۱۸۷۶ م. "جولیوس یفرت"^۱، آلمانی تازه فرانسوی شده، پیشنهاد داد که ناحیه جنوبی این سرزمین که کاملاً هموار و پوشیده از خاک رسی است، "شومر یا سومر"^۲ نامیده شود. ولی دیگران، بابل، کلد و نام‌های نادرست دیگری از این قبیل را به کار گرفتند و بر استفاده از آنها نیز اصرار ورزیدند؛ البته هیچ یک از این نام‌ها جامع، کامل و تاریخی به حساب نمی‌آیند. تاریخ سیاسی و تمدن مستقر در غرب زاگرس را باید به دو دوره کلی تقسیم کرد: دوره قبل از امپراتوری آشور و دوره امپراتوری آشور. دوره نخست، در گستره سرزمین‌های پهناوری که از دامنه غربی رشته کوه‌های زاگرس آغاز می‌شوند، تشک‌ها و سپس بر پایه شهرها، دولت - شهرها و حتی تعدادی حکومت با نظام متمرکز و امپراتوری تشکیل شده است. مردم هر یک از این تشک‌ها و دولت‌ها، با اسم جغرافیایی محل یا شهر خود خوانده می‌شده‌اند؛ مانند: دولت - شهر "اور"^۳ و مردم اور، دولت شهر - "قیش"^۴ و مردم قیش. دولت - شهر "لاگاش"^۵ و مردم لاگاش، دولت - شهر "سپار"^۶ و مردم سپار، دولت - شهر "اروک"^۷ و مردم اروک و همانند اینها. در بین مردم این سرزمین، به‌طور عام، دو نام نیز حالتی کلی داشته‌اند. اولین نام رینه و عبارت بود از "سرزمین ما" در جنوب و نام کلی دیگر، عبارت بود از "کی - ان - گی"^۸ یعنی قلمرو خدای آسمان و زمین، همین نام است که در سال‌های اخیر به سومر تبدیل می‌شود. معلوم نیست چه رابطه‌ای می‌تواند میان کی - ان - گی با سومر وجود داشته باشد. کسانی که این نام را سومر ترجمه می‌کنند، لابد از راه رمل و اسطرلاب به چنین کشف بزرگی نایل شده‌اند! اما در دوره دوم، که تقریباً از نیمه دوم هزاره دوم ق.م. آغاز می‌شود، دولت و مردم آشور (که قلمروشان از ابتدا در شمال شرق این سرزمین قرار گرفته بود) به تدریج سلطه خود را بر همه سرزمین‌های غرب زاگرس گسترده و کلیه این شهرها و دولت - شهرها را تحت نامی واحد، که همانا آشور باشد،

1- Julius Oppert

2- Shumer or Sumer

3- Ur

4- Kish

5- Lagash

6- Sippar

7- Uruk

8- Ki-An-Gi

متحد کردند. این نام به آنان هویت ملی می دهد. آشور خود را میراث دار همه چیزهایی می داند که در سرتاسر غرب زاگرس تا فاصله های بعیدی از غرب فرات وجود داشت. اما آغاز آشور از چه زمانی بود؟ در حفاری های آشور، فهرستی از اسامی پادشاهان به دست آمده که در قرن هشتم ق.م. تدوین شده است و ۱۰۷ نام را شامل می شود. با افزودن اسامی ۱۰ حکمران بعدی آشوری، تا سقوط نینوا در قرن هفتم ق.م.، کل اسامی حکمرانان و شاهان و امپراتوران آشوری به ۱۱۷ نفر می رسد. در این زمینه، سه آشورشناس بررسی هایی به عمل آورده اند:

"لئو اپنهایم"^۱ از تعیین تاریخ حکمرانی ۳۸ نفر اول این فهرست خودداری و زمان حکمرانی نفر سی و نهم را بین سال های ۱۷۸۱ - ۱۸۱۳ ق.م. تعیین می کند و به او نام "شمشی - ادد اول"^۲ می دهد. البته به نظری و تعدادی از آشورشناسان، تاریخ آغاز تبدیل دولت آشور به امپراتوری، ریشه در همین زمان دارد.

"لووی هیلدگرا"^۳ سرآغاز کار دولت آشور را سال ۲۶۰۰ ق.م. تعیین می کند. "آرنو پوئبل"^۴ در سال ۱۹۴۲ م. فهرستی از اسامی ۱۷ حکمران آشوری منتشر کرده و معتقد است که آغاز حکمرانی آنان هم زمان با سلسله های اولیه جنوب، یعنی اوایل سال های ۲۸۰۰ ق.م. است. بعضی از آشورشناسان، زمان حکمرانی سارگول اول (با سارگول اکدی اشتباه نشود) یعنی سی و پنجمین فرد از فهرست اسامی کشف شده در حفاری های آشور را حدود سال ۲۰۰۰ ق.م. می دانند. اسناد و کتیبه هایی که به دست آمده اند، حاکی از آن است که "ایلو شوما"^۵ سی و دومین فرد از فهرست اسامی حکمرانان آشوری، بین سال های ۱۹۳۵ - ۱۹۵۳ ق.م. حمله ای بزرگ و موفقیت آمیز به جنوب آشور انجام داده است.

به "اوشپیا"^۶ شانزدهمین حکمران آشوری در فهرست کشف شده، وصیت نامه ای منسوب است؛ وی در وصیت نامه اش ادعا دارد اولین حکمرانی است که معبدی تماماً سنگی برای خدای خود آشور ساخته است و از جانشینان خود در خواست می کند که در هر ۳۵۰ سال، این معبد را

1- Leo Oppenheim

2- Samsi- adad - 1

3- Lewy Hildegard

4- Arno Poebel

5- Ilusuma

6- Uspia

از بُن ویران و آن را از نو بسازند، ظاهراً ایلوشوما یکی از مجریان مفاد وصیت‌نامه است وی معبد آشور را در شهر آشور دوباره‌سازی کرد. آشورشناسان با مطالعه کتیبه‌های شاهان بعدی که حاوی مفاد وصیت‌نامه آنان است، تاریخ احداث معبد آشور توسط اوشپیا را سال ۴۷۵۰ ق.م دانسته‌اند. اگر مدت زمان حکمرانی ۱۵ حکمران سلسله اوشپیا را نیز به این تاریخ بیفزاییم، باید گفت که قدمت آشور به هزاره پنجم ق.م می‌رسد.

بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۷ م، طی چند مرحله، حفاری‌هایی در شمال آشور. تحت عنوان پروژه "یرمو" یا "جرمو"^۱ توسط "رابرت، جی. برایوود"^۲ انجام گرفت. در این حفاری‌ها، آثار متعددی به دست آمدند. در آزمایش‌های رادیوکربن بر روی صدف‌های کشف شده، نخست همان تاریخ ۴۷۵۰ ق.م برای این دوره مورد تأیید قرار گرفت؛ ولی در آزمایش‌های بعدی، که روی زغال به جامانده صورت پذیرفت، تاریخ قدمت استقرار سلسله اوشپیا ۶۷۵۰ ق.م و اکنون تا ۸۰۰۰ سال ق.م تعیین شده و بدین‌سان قدمت نام آشور حتی به هزاره نهم ق.م هم رسیده است. برخلاف آنچه مورخان مسیحی با استناد بر کتاب یهود گفته و نوشته‌اند، آشوریان قومی صلح‌دوست بودند و تمایلی به جنگ و کشتورستانی نداشتند. اما اقوامی که در سرزمین‌های شمال و شمال غرب آشور قرار گرفته بودند و از آن جمله مقیان‌ها، در درجه پایین‌تری از تمدن قرار داشتند و همواره جهت غارت و تخریب، آشور را آماج حملات خود قرار می‌دادند. میزان این حملات، غارت‌ها و تخریب‌ها به قدری زیاد شد که آشوریان برای نجات سرزمین و موجودیت خود ناچار شدند در برخورد با این نوع حملات و حرکت‌ها، به جای دفاع از مرزها و شهرهای خود، دفاع را به داخل قلمرو متجاوزان بکشانند و حملات پیشگیرانه انجام دهند تا ضمن دفع حملات گروه‌های غارتگر، جنگ در سرزمین‌های آنها انجام گیرد و شهرهای آشوری از تخریب مصون باشند. دفاع و جنگ‌های پیشگیرانه عاملی شدند برای افزایش تدریجی قدرت نظامی آشور و گسترش حاشیه امن مرزهای آشور. این امر سبب شد تا دولت صلح‌دوست و صلح‌طلب آشور، به صورت یک امپراتوری جهانگیر در آید.

از قرن یازدهم ق.م امپراتوری آشور متوجه شد که از راه جنگ نیز قادر به حفظ امنیت دائمی

نیست. پس از این تاریخ، در امپراتوری آشور این باور عمومیت یافت که اگر همه مثل و اقوام در هم ادغام شوند و زبان و فرهنگ و شرایط سیاسی و اقتصادی یکسانی بر همه آنها حاکم شود، ملت واحدی با اتحاد کامل به وجود می‌آید و جنگ و شورش و خونریزی پایان می‌یابد و یا به حداقل می‌رسد. با اعتقاد بر این سیاست و اندیشه است که از آن تاریخ به بعد، هر کجا شورش به وجود آمد، پس از فرو نشاندن آن، کلیه شورشیان و وابستگان آنها کوچانده می‌شدند، و گروه‌های مختلف آشوری را جایگزین آنها می‌کردند. این سیاست، امپراتوری آشوری را به یک امپراتوری جهان وطنی مبدل ساخت و به مدت شش قرن، ادامه یافت. اما بعدها ثابت شد که این سیاست نیز راه‌گشا نبوده است؛ چون زمانی که نینوا، پایتخت آشور، مورد حمله قرار گرفت، آشوریان صدها کیلومتر از مرکز قدرت امپراتوری خود دور بودند و آنانی که در مرکز امپراتوری استقرار داشتند، انگیزه‌ای برای دفاع از این شهر نشان ندادند. این گونه بود که امپراتوری جهان وطنی آشور، در اوج قدرت و توانایی، ساقط شد.

"اسر حدون"^۱ (۶۶۹ - ۶۸۰ ق.م.) یک‌صد و دوازدهمین حکمران آشوری، با اقدام خود عوامل فروپاشی این امپراتوری را فراهم آورد. وی فرزند ارشد خود "آشور بانپال"^۲ را به ولیعهدی برگزید و برادر کوچک‌تر وی را به نام "شمش - شوم - اوکین"^۳ به‌عنوان نایب‌السلطنه ایالت بابل تعیین کرد. برادر کوچک‌تر، هفت سال پس از تصاحب تاج و تخت امپراتوری به وسیله برادرش، به فکر دریافت سهم بیشتری اقتاد و ضمن اتحاد با دول بیگانه، شورش بزرگی را علیه برادر امپراتور خود پدید آورد. این شورش توسط آشور بانپال فرو نشانده شد. او برادر شورشی خود را در آتش سوزاند؛ اما خاطره شورش برادر کوچک‌تر آشور بانپال، به سهولت از خاطر مردم بابل زوده نشد و مردم این ایالت، تدریجاً به دریافت نقش مهم‌تری در امور سیاسی آشور تمایل نشان دادند. در سال‌های ۶۱۲-۶۰۶ ق.م، نایب‌السلطنه دیگری در بابل مجدداً با طوایف مادی اتحاد کرد و طی جنگی، عامل سقوط نینوا و تقسیم متصرفات امپراتوری بین خود و متحدانش شد. مرکز قدرت امپراتوری، به بابل منتقل گشت، اما بابل به علت فقدان

1- Aser Haddon

2- Assur Banipal

3- Shamash - Shum - Ukin

امکانات طبیعی و دفاعی، چندان دوام نیافت. در سال ۵۳۹ ق.م، امپراتوری آشوری مستقر در بابل، به خاندان هخامنشی و کوروش کبیر منتقل شد. بدین سان، قدرت سیاسی دنیای باستان از غرب زاگرس به شرق زاگرس انتقال یافت.

هخامنشیان خود را جانشین امپراتوری آشوری می دانستند؛ چون سرزمین این قوم که به "پارسوماش" معروف شده بود، درحقیقت یک استان خارجی آشوری به شمار می رفت. به همین دلیل، کوروش در زمان به دست گرفتن قدرت در آشور، خود را از انشان، یعنی خودی (نسبت به آشوریان) معرفی کرد. وی زبان آشوری میانی را که به غلط به زبان آرامی معروف شده است و پس از سقوط نینوا، به جای زبان اکدی، زبان رسمی امپراتوری شده بود، زبان رسمی امپراتوری هخامنشی قرار داد.

آشوریان ملتی تمدن ساز به شمار می روند. آنان انسان هایی بودند که از ارتفاعات شمالی زاگرس، در دو سوی این ارتفاعات فرود آمدند و در نواحی مختلف، فرهنگ های متعددی را بنیان نهادند. به هر حال، تمدن در غرب زاگرس شکل گرفت و شهرنشینی، حکومت، آیین کتابت و تمدن در آن جا پا به عرصه وجود نهاد. آشور فرهنگ تشک های مختلف را گرد آورد و به آنها شکل داد؛ سپس به طور منظم و به صورت اصولی، تمدنی شکوفا پیش پای بشریت قرار داد.

*** دکتر مجیدزاده:** انشان محلی است در فارس نزدیک تخت جمشید که آشوری ها هیچ وقت به آن جا نرسیدند. انشان همان تل ملیان است.

*** دکتر بیرویان:** در زبان عربی کلمه ای به نام عُمَر وجود دارد که اگر یک "واو" به آخر این نام اضافه شود، به عُمرو تبدیل می شود که این واو علامتی است برای درست خواندن این کلمه. در زبان آشوری، ما کلمه ای داریم به نام نَشَأ (یعنی انسان و یا آدم) و برای اینکه این کلمه با نشا یا نسا اشتباه نشود، در اول آن یک الف می گذارند، که بی صداست. در شرق دجله گاهی کلمه انشأ را با الف صدادار می خوانند؛ مانند نوشزاد یا انوشزاد. انشان به معنای خودی است و کوروش این واژه را در بابل برای خویش به کار برد و گفت: من خودی هستم. حالا ما در پی زمینی به نام انشان می گردیم. خوب طبیعی است که هر جا کوروش بود، امپراتوری هخامنشی بود و انشان بود. یک روز شهری یا ناحیه کوچکی در شرق زاگرس به این نام خوانده می شد و روز دیگر، جایی دیگر. یک سر آن در آتن و سر دیگر آن در سند هند بود. به همه آن سرزمین وسیع انشان گفته می شد. پس هر جا خاندان کوروش بود، آن سرزمین نیز انشان خوانده می شد.

*** دکتر مجیدزاده:** کلمه انشان در متون بابلی و در دوهزار سال قبل از کوروش، به کار برده شده است. این اسم از زمان دوران دوم سلسله‌های قدیم در ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد، شناخته شده بود؛ زیرا در حماسه "انهرکار و فرمانروایی آرث" سفیر پادشاه اوروک، برای رفتن به ارتش مجبور بود از انشان و کوه‌های آن بگذرد.

*** دکتر پیرویان:** این مسأله در اصل قضیه هیچ تأثیری ندارد. انشان یعنی سرزمین خودی‌ها. مهم نیست که این نام از چه زمانی مرسوم شده است، آنچه مسلم است. این سرزمین، سرزمین خودی‌ها بود. به همین دلیل در دوران حکمرانی "تیکلات پالاسر"، زمانی که در امپراتوری آشوری تقسیمات کشوری مجددی انجام گرفت، سرزمین یا ناحیه انشان، پارسوماش خوانده شد. پارسو از مصدر پرست گرفته شده است. پرست یعنی گسترده. این واژه در زبان اوستا، حاشیه یا در کنار معنی می‌دهد. پارسوماش به مفهوم استان خارجی تفسیر می‌شود. اگر آشوری‌ها به انشان نرسیده بودند و خاندان همخامنشی را خودی نمی‌شناختند، پس چرا ناحیه سکونت آن خاندان را استان خارجی آشور می‌دانستند؟

افزون براین، می‌دانیم که سارگون اکدی از راه آبی خلیج فارس و با نیروی دریایی به جنوب خوزستان حمله‌ای موفقیت‌آمیز انجام داده است. اگر در هزاره سوم ق.م برای آشوریان مقدور بود که از راه دریا به خوزستان فعلی و در نتیجه به انشان دسترسی پیدا کنند، چگونه می‌توان ادعا کرد که امپراتوری پیشرفته آشوری در قرون بعدی موفق به رسیدن به انشان و یا پارسوماش نشده باشد؟

*** دکتر رواسانی:** آقای دکتر پیرویان به نظر شما آیا آشور با مصر، هند و یا با کشورهای دیگر رابطه داشت؟ این رابطه در چه زمینه‌هایی بود؟ اقتصادی، فرهنگی و یا زمینه‌های دیگر؟

*** دکتر پیرویان:** به اعتقاد من آشور با مصر صددرصد ارتباط داشت. اما در مورد هند بحث بسیار است. مطالعات من از هند آغاز شد؛ در مورد اسطوره خدایان هندی و خط "خروشتی"^۱ و برهمایی^۲ که ریشه آشوری دارد. همین باعث شد مطالعات خود را بر روی خط و زبان آشوری

(آرامی) آغاز کنیم. خروشتی به معنای الاغ وحشی است و نمی دانم چرا این خط به این صورت نام گذاری شده است.

آثاری وجود دارند که نشان می دهند بعضی از خدایان هندی اسامی آشوری دارند. بعضی ها می گویند فنیقی ها از طریق خلیج فارس، عامل ارتباط با هند بوده اند. ممکن است این ارتباط از طریق سرزمین های واسطه نیز انجام گرفته باشد. اما در بحث "موهنجودارو"^۱ حدود ۴۰۰ علامت پیدا شده که دارای حدود ۲۰۰-۳۰۰ سمبل است. تاکنون موفق به کشف رمز این علامت ها نشده ایم. مطالعات بسیاری روی آنها انجام گرفته، اما مشخص نشده است که این علامت یک خط باشند. به نظر می رسد که اینها رشته ای از تصاویر انفرادی هستند و به همین دلیل، موهنجودارو نمی تواند به ما نوشته ای کتبی ارائه دهد تا دریابیم که ارتباطها چگونه بوده اند. سیل آن تمدن را هم ویران کرد. البته شهرهایی که در آن تمدن به وجود آمدند، از نظر معماری بسیار پیشرفته بوده اند. از نظر معماری، ساختمانها دارای دو یا سه طبقه بوده اند. در طراحی آن شهرها فاضلاب و بازار پیش بینی شده بود. اما نوشتاری از آنها به ما نرسیده است. احتمال ارتباط وجود دارد؛ اما صورت آن معلوم نیست. اما در مصر اسنادی پیدا شده است که نشان می دهد مدتی آشوری ها بر مصر تسلط داشته اند. مصری ها زمانی می خواستند حکومت بابل را ساقط کنند و شکست خوردند. اسناد فراوانی در این زمینه وجود دارد که نشان می دهد روابطی با شمال و آناتولی هم داشته اند.

* **دکتر ملک:** من کتابی ترجمه کرده ام با نام "تاریخ تمدن آسیای مرکزی"، که مجموعه ای از مقالات است. در پشت جلد آن، عکس الهه عیلامی های شوش چاپ شده است که در عیلام ساخته و به تاجیکستان صادر شده بود. زمان آن به حدود ۱۸۰۰ ق.م برمی گردد. استاد تاریخ ما در شیکاگو فردی به نام جان بیرنیکمن بود. او زمان حکومت آشور را تا آن موقع عقب نبرده بود. از نظر استاد به اسناد باستان شناسی، بحث های دکتر پیرویان نمی تواند مستند باشد و از نظر زبان شناسی به یاد دارم که هارماتا در مقاله ای، "خوروش" را زبانی الفبایی می داند، به نام خور وحشی، یعنی خورشید وحشی.

*** دکتر رواسانی:** با این تفصیل، آیا ما می‌توانیم از سبند تا نیل و از آسیای مرکزی تا بین‌النهرین را به‌عنوان یک منطقه شرقی نام ببریم که با توجه به ویژگی‌های محلی فرهنگی چند هزار ساله و مشترک دارد؟

*** دکتر پیرویان:** شما اگر تمدن دوره موهنجودارو را مطرح کنید، مشکل پیدا خواهید کرد. چون این تمدن متعلق به دوهزار سال ق.م بوده است؛ اما اگر تصرف سند به وسیله داریوش ملاک قرار بگیرد، چون حوزه این تمدن از آتن تا سبند بود، این انتقال‌ها لزوماً وجود داشته‌اند.

*** دکتر رواسانی:** من معتقدم که سلسله‌های سلطنتی و حکومت‌ها از نظر فرهنگ و تمدن لایه‌هایی سطحی‌اند و تنها فرهنگ‌ها هستند که اصالت دارند. فتح یک منطقه، دلیل بر سلطه فرهنگی بر آن منطقه نیست. ارتباطات قدیمی‌تر از تشکیل سلسله‌هاست. فرهنگ‌ها قدیمی‌تر از دولت‌ها هستند و ارتباطات فرهنگی نیز قدیمی‌تر از دولت‌ها هستند. این ارتباطات همیشه نظامی و خشونت‌آمیز نبوده؛ بلکه اکثراً مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه بوده‌اند. اقوام قدم به قدم از محل سکونت اولیه خود حرکت کرده و بعدها تحت شرایط تاریخی و جغرافیایی، اختصاصات فرهنگ مادی و معنوی و تمدنی خودشان را پیدا کرده‌اند. وقتی ما در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که رودخانه‌های آن طغیان می‌کنند، احتیاج به کار جمعی پیدا می‌کنیم. در منطقه باران خیز نیاز به کار جمعی نیست؛ هر کس زمین و مزرعه خود را می‌کارد. به همین جهت، در اروپا فتودالیزم سر برآورد. درحالی که کشورهایی که با خشکسالی یا با بی‌آبی مواجه هستند، آن هم در دوران باستان، با سازمان حکومت‌های متمرکز سروکار دارند و این امر در ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن جوامع نیز بازتاب یافته است.

*** دکتر پیرویان:** قبل از دوران هخامنشی، ما بر اساس یک فرضیه، می‌توانیم بگوییم بین مصر، هند و آشور ارتباط وجود داشته است؛ اما از زمان داریوش که سند ایالتی از امپراتوری هخامنشی شد، این ارتباط مستقیم بود. بعد از این تاریخ، چنین ارتباطی قطعی است و هند به آشور و هم‌چنین مصر و یونان می‌پیوندد.

*** دکتر رواسانی:** آقای دکتر مجیدزاده، آیا شما رابطه‌ای وحدت‌آمیز و یا نوعی اشتراک

فرهنگی در این منطقه ملاحظه می‌کنید تا بشود از جامعه شرق صحبت کرد؟ و یا تفاوت‌ها به اندازه‌ای هست که بتوان گفت فرهنگ‌های مستقلی در کنار هم بوده‌اند؟

*** دکتر مجیدزاده:** اگر ما بگوییم چون مولینکس هم در ایران و هم در فرانسه وجود دارد و ما چند کلمه فرانسوی را در زبان فارسی نیز به کار می‌بریم، پس ما با فرانسه فرهنگ مشترک داریم، براین اساس باید بگوییم بین هند و خاورمیانه و مصر در دنیای باستان و پیش از تاریخ، اشتراک فرهنگی وجود داشته است، اما تفاوت بین فرهنگ این سرزمین‌ها بسیار است. البته میان آنها ارتباط فرهنگی وجود داشته و حتی در زمان‌هایی نیز این ارتباط‌ها نیرومند بوده‌اند؛ اما در زمان‌هایی، مجبوریم تنها به حدس و گمان بسنده کنیم. در دوران‌های جدیدتر، این مدارک بیشتر است. اما در دوران هخامنشیان این ارتباطات بیشتر سیاسی بود، نه فرهنگی. مثلاً در حال حاضر شلوار جین آمریکایی در همه جا، حتی در شوروی سابق هم مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ اما این بدان معنا نیست که فرهنگ آمریکا با فرهنگ روسیه یکی است. هخامنشیان با هندوستان و مصر ارتباطاتی داشته‌اند. تنها با پیدایش اسلام و برقراری یکپارچگی دینی در سرتاسر این منطقه بود که به تدریج یکپارچگی فرهنگی به وجود آمد.

*** دکتر ملک:** آثار به جای مانده از دوره نوسنگی سفالی از نظر تکنیک، نقش و فرم شبیه به هم هستند. نمونه‌هایی از آن در خوزستان و در گنج دره کرمانشاه به دست آمده و مواردی نیز در مهران‌آباد نزدیک ساوه و در گوران و سراب کرمانشاه پیدا شده است که هیچ ارتباطی باهم ندارند. هم چنین نوعی سفال با نام سفال سرابی در کرمانشاه پیدا شده است که همانند آن در منطقه حاجی فیروز در آذربایجان، دشت قزوین و در سنگ چخماق شاهرود وجود دارد، اما هیچ ارتباط فرهنگی بین آنها دیده نمی‌شود. همیشه این سؤال مطرح است که چگونه این آثار به میزان فراوانی شبیه به هم هستند؟ در زبان فارسی کلمه‌ای با نام "توارد" وجود دارد، یعنی دو نفر هم‌زمان. مثلاً فردوسی می‌گوید "توانا بود هر که دانا بود" و یک نفر در خوزستان بدون اینکه از حضور فردوسی اطلاع داشته باشد، شعری با همان مضمون می‌گوید. ما توارد‌های فرهنگی بسیار داریم. بنابراین، نمی‌توانیم بگوییم چون در خوزستان، کردستان، آذربایجان، کرمان، هند، چین، مصر و ترکیه، اولین خانه‌ها با خشت ساخته شده‌اند، پس آنها با یکدیگر ارتباط دارند؛ اینها توارد‌های صنعتی و فرهنگی هستند. به‌عنوان مثال زمانی می‌توانیم از ارتباطات فرهنگی صحبت کنیم که سکه‌های دریک داریوش، از سند تا آمودریا و تا دوردست خریدار دارد.

*** دکتر پیرویان:** آقای دکتر ملک آیا شما در محدوده جغرافیای سیاسی یک واحد متحد، تکنیک قایل می‌شوید؟ آیا این امکان پیش می‌آید که گروهی که در چهارچوب مملکت ایران زندگی می‌کنند و دارای شناسنامه ایرانی هستند، ایرانی نباشند؟ اگر پاسخ منفی است، پس چرا فرش کاشان، نایین، تبریز، کرمان یکسان نیستند؟ به نظر من این امر تنوع سلیقه‌ها شمرده می‌شود، نه عدم ارتباط فرهنگی!

*** دکتر ملک:** در دوره چشمه علی، ما از نظر تکنیک یک نوع سفال داریم؛ ولی این سفال ورشال در جنوب البرز و سیلک، در زاغه و در گرگان دارای نقش‌های بومی است، همان‌طور که گره فرش کرمان با گره فرش کاشان فرق می‌کند و نقش‌ها و رنگ‌ها باهم متفاوتند.

*** دکتر رواسانی:** من معتقدم اگر در بررسی تاریخ فرهنگ و تمدن شرق، نه فقط به جنبه‌های معنوی، بلکه به جنبه‌های مادی و اقتصادی، به شیوه تولید و به روابط تولید آنان نیز توجه کنیم و رابطه ساختاری فرهنگ معنوی با اقتصاد، سیاست و بافت طبقاتی اقوام را در نظر بگیریم، آنگاه می‌توانیم از جامعه‌شناسی تاریخی سخن بگوییم.

شباهت‌های فراوانی در زمینه‌های مختلف، میان فرهنگ معنوی و مادی جوامع شرقی وجود دارد، که در کتاب "جامعه بزرگ شرق" به بسیاری از این شباهت‌ها و یکسانی‌ها اشاره شده است. به نظر من، شایسته و شاید ضروری است که دلایل معنوی و مادی این شباهت‌ها و اشتراک‌ها را بیابیم. به‌طورکلی، می‌توان بررسی و یادآوری ویژگی‌ها را با بررسی و یادآوری شباهت‌ها و یکسانی‌ها تکمیل کرد، زیرا شباهت‌ها و یکسانی‌های فراوانی در فرهنگ مادی، معنوی و تمدن جوامع شرقی وجود دارند. به نظر من، جامعه‌شناسی تاریخی به معنای کاربرد جامعه‌شناسی، به مفهوم وسیع آن، در بررسی فرهنگ و تمدن شرق در دوران باستان ضرورت دارد. در مجموع، باید گفت که در جوامع شرقی، تاریخ به وجود آمدن و توسعه فرهنگ، بسیار قدیمی‌تر از تاریخ تشکیل دولت‌ها و سلسله‌های سلطنتی است. از این رو نمی‌توان نام دولت‌ها و سلسله شاهان را به فرهنگ‌های قدیمی‌تر تعمیم داد و برای فرهنگ‌ها همانند دولت‌ها، منطقه سلطه و مرز سیاسی و یا جغرافیایی قائل شد. نکته دیگر اینکه، تاریخ تشکیل جوامع و محل سکونت‌های کوچک و پراکنده، قدیمی‌تر از تاریخ تشکیل دولت‌های مرکزی و سلطنتی با

سازمان‌های نظامی و اداری است. منطقه سلطه و مرز نظامی - سیاسی دولت‌ها در سرزمین‌های شرقی، متغیّر بوده‌اند؛ اما این به معنای یافتن هویت جدید فرهنگی و تمدنی جدا و مستقل از گذشته این جوامع نبوده است؛ زیرا هیچ فرهنگی بر اثر سلطه نظامی یک دولت و یا یک قوم بر یک سرزمین، از میان نمی‌رود و نمی‌میرد. هیچ فرهنگ و تمدنی نیز در خلاء زاییده نمی‌شود. آنچه انجام گرفت، ترکیب فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بود و به این سبب، این وحدت و اشتراک، در همهٔ زمینه‌های ادبی، هنری، دینی و اجتماعی، در جوامع شرقی، از همان دوران باستان ادامه یافت.

نکتهٔ دیگر این است که، از آن‌جا که منشأ و خاستگاه اولیهٔ نوع بشر به‌طور کلی و انسان‌های اولیه در شرق، به‌طور خاص معلوم و مشخص نیست و نظریات اعلام شده از حدود حدس و گمان و نظریات سیاسی تجاوز نمی‌کند و نتایج اعلام شده نیز بر اثر بررسی‌های باستان‌شناسی مرتباً تغییر می‌کنند، نمی‌توان از اجداد اولیه و یا محل سکونت اولیهٔ نوع بشر سخن گفت. اگر بگوییم این و یا آن قوم، از آسیای مرکزی به یک محل سکونت آمده‌اند و یا از محل سکونت فعلی به جایی رفته‌اند، این سؤال مطرح می‌شود که این قوم از کجا به "خاستگاه" و یا موطن اولیه آمده است؟ مگر اینکه ادعا کنیم که خلقت بشر و یا اصولاً پیدایش نوع بشر، در همان نقطه صورت گرفته است و این امری است که احتیاج به اثبات دارد.

با ذکر هر نقطه بر روی کرهٔ زمین، می‌توان سؤال "از کجا آمدند" را تکرار کرد. به همین جهت، بهتر است که از تعیین اجداد اولیه و خاستگاه و موطن اولیه برای اقوام شرقی صرف‌نظر شود. فرضیه‌های نژادی آریا، سامی، ترک و اصولاً همه فرضیه‌های نژادی، مردود و غلط هستند. کلمهٔ آریا از زبان‌شناسی وارد مباحث باستان‌شناسی، تاریخ و مردم‌شناسی شده است. زبان‌شناسان خود معترفند که این تصمیم کار درستی نبوده است. هیچ قومی در تاریخ، به خود نام سامی را نداده است. این نام‌گذاری هم از اختراعات زبان‌شناسان است. فرضیه‌های نژادی نمی‌توانند در بررسی‌های تاریخی و بدین سبب، در بررسی فرهنگ و تمدن شرق، جایی و کاربردی داشته باشند.

به کار بردن الفاظ "سند - ژرمن" و "سند - اروپایی" نیز دربارهٔ اقوام شرقی غلط است. چگونگی استحاله قوم به طبقه، یکی از مسائل مهم در تاریخ سرزمین‌های شرقی است که به‌طور

شایسته مورد توجه قرار نمی‌گیرد. اینکه چگونه سلاطین، حکام و طبقه حاکم قوم فاتح، یا بخشی از قدرتمندان، مالکان و طبقه حاکم قوم مغلوب حل اختلاف کرده و به گونه‌ای همبسته، طبقه حاکم جدیدی را تشکیل داده‌اند، موضوع بررسی‌ها، گفت‌وگوها و تحقیقات قرار نگرفته است. از این‌رو نیاز به بررسی دارد.

و بالاخره آنکه، ضعف جامعه‌شناسی بررسی‌های ما در باب فرهنگ و تمدن شرق، در این است که در این بررسی‌ها، به مسأله طبقات و اختلاف طبقاتی نهفته در درون ساختار هر یک از اقوام توجه نمی‌شود.

در پایان از اساتید محترم که در این میزگرد شرکت کرده‌اند، مجدداً تشکر و قدردانی می‌کنم.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی